هرکس به زبان خود
یک زبان بی‌طرف برای همه

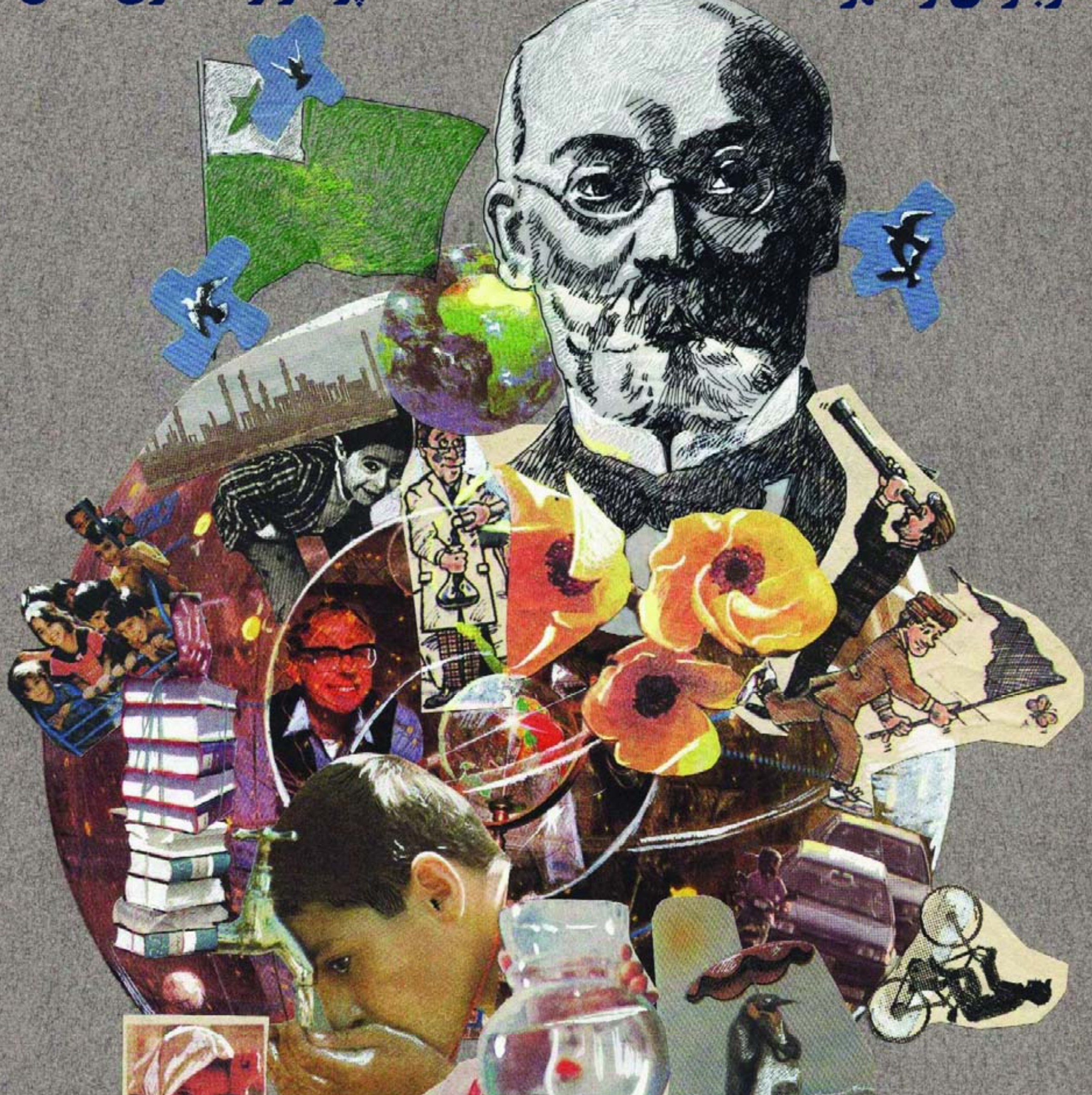
پیام سبز اندیشان

فصلنامه فرهنگی دو زبانه فارسی ـ اسپرانتو

شماره دوم سال اول زمستان ۱۳۸۱

قیمت : ۵۰۰۰ ریال

■ تاریخ اسپرانتو در ایران
■ درباره‌ی زامنهوف
■ ایران از نگاه یک آلمانی
■ اسپرانتو و گفتگوی تمدن‌ها



به نام خداوند جان و خرد

پیام سبزاندیشان

فصلنامه فرهنگی دو زبانه فارسی – اسپرانتو
سال اول شماره دوم زمستان ۱۳۸۱

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: فریبا نوری مجد
سردبیر: محمدرضا ترابی

•

نقل مطالب مجله با ذکر منبع و ماخذ جایز است و از استفاده کنندگان درخواست می‌شود دو نسخه از نشریه‌ای را که در آن مطلبی به نقل از این مجله درج شده است به نشانی مجله ارسال کنند.

•

مسئولیت مطالب مندرج در این مجله برعهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.

•



روی جلد: محمود میربزرگی

امور مشترکین/ هماهنگی و چاپ:
رضا حاجی‌حسنلو ۰۹۱۱۲۰۱۷۷۲۵
حروفچینی : سبزاندیشان
چاپ و صحافی: آرویج ۷۵۰۰۵۶۵

•

تهران. صندوق پستی ۱۸۴– ۱۷۷۶۵

تلفن: ۷۴۳۷۱۳۸

فکس: ۷۴۶۳۸۱۲

اینترنت: www.sabzandishan.com

پست الکترونیک: info@sabzandishan.com

بخش فارسی :

بخش اسپرانتو:

Redaktora noto
سخن سردبیر

آلودگی محیط زیست یك مشکل جهانی است. درختی که در جنگل‌های آمازون بریده می‌شود به مای ایراني نیز مربوط است! انفجار دهشتناك نیروگاه اتمی که چند سال قبل در چرنوبیل اکراین رخ داد پیامدهایش فقط به مرزهای آن کشور محدود نشد بلکه بنا به گزارشاتی حتی گاوهای هلندی نیز در سال های بعد دچار مشکلاتی حاصل از آن واقعه شدند!

انگیزه‌ی پیدایش گروه‌های طرفدار حفظ محیط زیست احساس خطر درباره انهدام ونابودی آینده‌ی بشری بود و این که باید تلاش شود تا از روند تخریب محیط زیست جلوگیری شود چرا که طبیعت آکنده از مواد شیمیایی دست‌ساز انسانی و عاری از درخت، محصولی جز بیماری و نکبت برای ساکنان زمین در پی نخواهد داشت.

ما اگر سوگوار تخریب زمین و نابودی جنگل‌ها هستیم و در اندیشه‌ی چاره جویی برای جبران اشتباهات انجام شده، سوگوار تخریب فرهنگ‌ها، زبان‌ها و هویت‌های بومی هم هستیم!

اندیشه‌ی زبان بین‌المللی - همچون جنبش جهانی طرفدار حفظ محیط زیست، که بر مبنای درك مشاهدات عینی از مشکلات فرا رو و ضرورت‌های گریزناپذیر آن است - برگرفته از نیازی طبیعی برای ایجاد ارتباط در عرصه‌ای برابر وعاری از هرگونه تبعیض باآنانی است که به زبانی دیگر حرف می‌زنند، می اندیشند و می‌نویسند. تنوع فرهنگی و زبانی گریز ناپذیر و یکسان سازی فرهنگی و زباني جوامع متنوع انسانی نیز همچون تخریب محیط زیست آثار و عواقب جبران ناپذیری را بدنبال خواهد داشت.

Eseo
مقاله

اسپرانتو و گفتگوی تمدن‌ها*

غلامرضا آذر هوشنگ

سال ۲۰۰۱، از طرف سازمان ملل، و در استقبال از پیشنهاد رئیس جمهورِ اندیشمند ما، سال گفتگوی تمدن‌ها اعلام شده است. برای ما ایرانیان، مایه‌ی خوشوقتی است که دنیا ما را پرچمدار گفتگوی تمدن‌ها، در فضایی عاری از تعصب و زورگویی برای رسیدن به درك متقابل و تفاهم بین المللی بداند.

اهمیت این دیدگاه، زمانی ارزشی ویژه یافته است، که در مقابل تئوری ایدئولوگ آمریکایی " هانتینگون " قرار گرفته است که بر نزاع وجنگ تمدن‌ها تاکید دارد.

در دنیایی که انتظار می‌رفت با پایان یافتن دوران جنگ سرد، تهدید سلاح های اتمی و خطر جنگ جدید جهانی نیز به پایان برسد، دولت آمریکا با اعلام پروژه جنگ ستارگان و " نظم نوین جهانی" خود تلاش مي ورزد به دور از چشمِ رقیب اصلی خود، یعنی دنیای سوسیالیسم، منطقِ زور و آقایی خود را بر جهان دیکته کند. تئوری پردازان دنیای سرمایه، اکنون از پیروزی تمدن برتر و قطعیت نابودی و اضمحلال تمدن‌های ضعیف سخن به میان می‌آورند. اما درست در چنین حال و هوایی، يك بار دیگر، آقای خاتمی، منحط بودن این دیدگاه را اعلام داشته و از ضرورت ایجاد فضایی جهانی برای داشتن دیالوگ و گفتگو، به عنوان راه کاری برای رفع سؤتفاهمات بین المللی و تلاش برای رسیدن به تفاهم، صلح و دوستی صحبت به میان آورده است. این دیدگاه، خوشبختانه با استقبال پرشور جهانی روبرو گردیده است.

چرا استقبال؟ زیرا مردم جهان از جنگ در همه‌ی اشکال آن خسته شده‌اند؛ اگر چه متاسفانه هر روز در گوشه‌ای از این جهان، نفیر جنگ بر می‌خیزد و گروهی، قصاب گروه دیگر می‌شود؛ و آمریکا و متحدانش که خود آتش بیار خاکستر دشمنی‌های دیرینه هستند به عنوان ناجی وارد میدان می شوند و بمبهای محتوی اورانیوم خود را بر سر آن ها می ریزند و نه تنها مردم هر دو طرف را نابود می کنند، بلکه حتی به سربازان خود نیز رحم نمی‌کنند.

مردم جهان دیگر نمی‌خواهند براي هیچ کس حق برتری قائل شوند. در دنیایی که مفاد اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر سند و ملاك ارزیابی عملکرد دولت ها شده است، منطق گفتگو تنها منطقی است که می تواند مورد پذیرش همگانی باشد و این است رمز استقبال جهانی از پیشنهاد آقاي خاتمی. وقتي از ضرورت رعایت حقوق بشر صحبت به میان می آید، مگر می شود به بشری که اندیشمند است و وجه تمایز او از حیوانات قدرت تفکر، انتخاب و توانایی بیان آن است اجازه‌ی آزادی اندیشه و بیان را نداد؟ هر کس می‌تواند دارای جهان بینی و عقیده ای باشد مستقل از دیگران؛ و باید بتواند با حق بیان آزادانه‌ی آن، به دفاع از آن برخیزد و اجازه دهد که دیگران نیز به همین سان از این حق برخوردار باشند تا در تعامل اندیشه‌ها، فرهنگ بشری بتواند به غنا و تعالی دست یابد. وقتی برای يك فرد می بایست چنین حقی را قائل بود چگونه برای يك ملت با پشتوانه‌های فرهنگی چندین هزارساله این حق را نباید قائل بود؟ اختلافات را باید در پاي میز مذاکره حل کرد. باید فرصت آن را داشت و داد تا همه بتوانند دیگران را با ویژگی‌های فکری و فرهنگی خود آشنا کنند.

زبان خشونت، زبان متعصبان و زورگویان است و مردم عادی در شرایط حاکمیت این زبان، بازنده‌ی اصلی هستند.

دکتر زامنهوف - بنیانگذار و مبتکر زبان اسپرانتو - نیز درست بر اساس چنین منطق و درکی از نیاز زمان بود که در آغاز جوانی، به ضرورت گفتگوی تمدن‌ها و ملت‌ها پی برد. گفتگویی به دور از تحریفات و دروغپردازی هاي سیاستمدارانِ ظاهرا ملی، که همه چیز را در پای منافع شخصی و قدرت طلبی ها و جاه طلبی‌های جنون آمیزِ خود قربانی می‌کنند. اقدام به ابداع زبان اسپرانتو، پاسخ به این نیاز بود.

زبان خشونت، زبان متعصبان و زورگویان است و مردم عادی در شرایط حاکمیت این زبان، بازنده‌ی اصلی هستند.

اجازه بدهید کمی به فضای قرن نوزدهم بازگردیم و شرایط اروپای آن زمان را بررسی کنیم.

قرن نوزدهم، با ظهور دیکتاتور جدیدی که خود را به عنوان قهرمان انقلاب فرانسه جا زده بود و به سرعت خود را امپراتور اعلام کرد، رقم خورد. ناپلئون بناپارت، برای به زیر یوغ درآوردن سرزمین های دیگر، لشکرکشی های خود را آغاز کرد. شعله‌های جنگ، سراسر اروپا را در نوردید و لشکریان فاتحِ ناپلئون تا دروازه های مسکو تاختند.

اما، با شکست ناپلئون و تبعید او به جزیره سنت هلن، جنگِ اروپا خاتمه نیافت. امپراتوری های گوناگون، همچون امپراتوری اتریش- مجارستان،

امپراتوری ترکیه‌ی عثمانی و امپراتوری پروس و روس، نه تنها به حکومتهای محلي حمله می کردند و آنها را به اشغال خود درمی‌آوردند، بلکه به اراضي تحت اشغال یکدیگر نیز دست می‌یازیدند تا سلطه استعماری خود را براین مناطق نیز برقرار کنند. جالب این که همه آنها، جنگ و خونریزی جنایتکارانه خود را تحت لوای حفظ منافع ملی و گسترشِ شوکت و جلال دولت فخیمه‌ی خود انجام می دادند و به همین خاطر نیز، لقب قهرمان ملی را برای خود يدك می کشیدند.

حاصل این جنگ ها، چیزی جز نابودی دسته جمعی مردم اروپا نبود. تخریب خانه و کاشانه‌ی آن‌ها، تخریب شهرها به همراه مؤسسات تولیدی و اقتصادی و بناهای فرهنگی و تاریخی آن‌ها، نابودی روستاها و مزارع و منابع طبیعی آنها نتیجه‌ی محتوم این جنگ‌ها بود. سرزمین‌ها و به همراه آن، مردمی که در این مکان‌ها زندگی می کردند، دست به دست می شدند و از زیر یوغ این يك درنیامده، به زیر سلطه‌ی آن دیگری در می‌رفتند. نفرت و کینه در اروپا موج می زد. شبح هولناکي سراسر اروپا را درنوردیده بود. اوج این آدمکشی ها، کشتار کمونارهای پاریس در سال ۱۸۷۲ بود که بدست اشرافیت فرانسه و در اتحاد با نیروهای اشغالگر اتریش رخ داد؛ و نشان داد آنجا که پای منافع طبقاتی و فردی به میان می‌آید، دیگر منافع ملی و ریخته شدن خون هموطن، معنا و مفهومی ندارد و يك شبه، دشمن اشغالگر تبدیل به دوست و ناجی می شود تا قدرت به دست مردم تهی‌دست خودی نیافتد. ماهیت این سیاستمداران زشت کردار، به وضوح در مقابل چشمان کساني که دیگر حاضر به ادامه این دشمنی نبودند روشن شده بود. مردم اروپا از خود می‌پرسیدند به راستي دشمنی و کینه چرا و برای چه؟ و آنها برای چه باید به جان یکدیگر بیافتند؟

مارکس و یارانش درست به همین دلیل، اندیشه ضرورت اتحاد و دوستی بین المللي طبقات فرودست ، کارگران و کشاورزان و خرده پاها را مطرح کردند و " بین الملل اول " را پایه گذاری کردند.

در دنیایی که مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر سند و ملاك ارزیابی عملکرد دولت‌ها شده است، منطق گفتگو تنها منطقی است که می تواند مورد پذیرش همگانی باشد

دکتر زامنهوف جوان نیز از این تأثیر دور نماند. او اگر چه از نظر ایدئولوژيك با کمونیست‌های آن زمان همخوانی نداشت، اما به این باور رسیده بود که مردم عادی در این جنگ‌های پایان ناپذیر، تنها بازندگان واقعی هستند که در زمان شکست، همه چیزشان به یغمای نیروهای اشغالگر می رود و در زمان پیروزی‌های " قهرمانانه"ی خود، در ازای از دست دادن انسانیت و انسان دوستی‌اشان، و به افتخار کشتن بیرحمانه " مردم دشمن "، در نهایت سینه آنها مزین به يك مدال قلابی می شود و بعد رها می شوند تا به سختی، باز هم در تامین معاشِ خانواده ی رنج کشیده و تکه پاره شده‌ی خود بکوشند. این صحنه‌ها، به همراه واقعیت‌های دهشتناك خود از چشمان دکتر تیزبین زامنهوف دور نمی‌ماند. او با خود فکر می کرد، اگر مردم کشورهای مختلف می توانستند بی واسطه‌ی رجاله‌های سیاستمدار خود، با یک دیگر گفتگو کنند، آن وقت می فهمیدند که هیچ دلیل منطقی برای دشمنی با یک دیگر ندارند، پس پرچم صلح و دوستی را برخواهند افراشت و جنگ را به جنگ طلبانِ قدرت طلب واگذار خواهند کرد و فریاد دعوت آن ها را برای حفظ دروغین آب و خاك و شرف ملی لبیك نخواهند گفت. چرا که اشراف فرانسه، معنای شرف ملی خود وحفظ آب و خاك را زمانی که، به پای نیروهای اشغالگر اتریشی ریختند تا آن‌ها را یاری دهد که قیام مردم پاریس را درهم بکوبند، بخوبی به مردم فرانسه نشان داده بودند.

زبان مسلط بین‌المللی همیشه زبان ملي کشورهای قدرتمند و استعماری بوده است

دکتر زامنهوف برای پیدا کردن زبان تفاهم بین ملل و وسیله‌ای برای گفتگوی میان آن‌ها، به فکر ابداع زبانی افتاد که:

۱ - ساده باشد و فراگیری آن نیاز به زمان و زحمت بسیار نداشته باشد.

۲ - متعلق به مردم هیچ کشوری نباشد تا احساسات ناسیونالیستی دیگران را برنیانگیزد.

تا آن زمان و متاسفانه باید گفت همچنان تاکنون، زبان مسلط بین المللی همیشه زبان ملی کشورهای قدرتمند و استعماری بوده است. زمانی زبان پرتغالی، زمانی اسپانیولی، زمانی فرانسوی و زمانی انگلیسی. نگاهی به تاریخ ایران زمین و زبان های رایج آن، علیرغم غنای زبان و فرهنگ ایرانی، خود روشنگر این مسئله است. زبان های مسلط، نفوذ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را نیز با خود به دنبال دارند.

دکتر زامنهوف درست در همین ارتباط می گوید، اسپرانتو می کوشد بدون آن که در زندگی داخلی ملل گوناگون دخالتی داشته باشد، و بدون آن که بخواهد زبان‌های ملی موجود را تحت فشار قرار دهد، امکانی به وجود می آورد تا ملل غیر همگون بتوانند با بهره گیری از يك زبان صلحِ بین المللي، براي رسیدن به درك متقابل و تفاهم در میان خود، تلاش ورزند. به ویژه، مللي که بر سر زبان مسلط با یکدیگر در نزاع هستند مي توانند این زبان را که احساس و احترامي یکسان و برابر نسبت به کلیه ملل جهان دارد، به خدمت بگیرند. هر گونه عقیده و باور دیگري که اسپرانتیستي ابراز دارد، امری کاملا" شخصی تلقی شده و اسپرانتو در قبال آن مسئولیتي نخواهد داشت.

دکتر زامنهوف، با تحلیل این مسائل، به این اندیشه افتاد که اگر زبان ملی يك کشور نه، چرا زبان همه آن ها نباشد. اصلِ ضرورتِ سادگي و سهولتِ زبان نوین، او را به این سمت کشاند که ساده ترین و خوش آهنگ ترین ریشه ی کلمات اروپایی را (قاره‌ای که خود در آن می زیست و به بیش از ۱۵ زبان ملی آن آشنا بود) را برگزیند و دستور زبانی کاملا" قاعده مند و استوار با منطق ریاضی را به

موضوع اصلي کنگره‌ی بین‌المللی اسپرانتیست‌های جهان در سال ۱۹۹۷، که در کشور استرالیا برگزار شد، "*تحمل پذیری و عدالت در جوامع دارای فرهنگ های گوناگون* " و پر تعارض بود

آن بیافزاید تا فراگیري آن را تسهیل کند.

از آن زمان تا کنون، اسپرانتیست‌های جهان، اگر چه در آرا و عقاید فلسفی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی خود متفاوت هستند ولی می‌پذیرند در دنیای بزرگی، که ملل کوچك و بزرگ آن داراي تاریخ و فرهنگ چند هزارساله هستند، می‌بایست به عقاید و فرهنگ آن‌ها احترام گذاشت، باب گفتگوی آزاد و دوستانه را با آن‌ها گشود و اجازه داد که به دور از هرگونه تعصب و غرور جاهلانه، در فضايي صلح آمیز و پر تفاهم، گوشی شنوا داشت برای شنیدن آرای دیگران و نزدیکی با آن ها، به جهت رسیدن به درکی مشترك از انسان و جهان پیرامون او.

همه ساله، این سنت نکوهیده در نشست جهانی اسپرانتیست‌های جهان در يك کشور انتخابی پاس داشته می شود و از ٥ قاره‌ی جهان، سفید و سیاه، زرد و سرخ با اندیشه‌ها، فرهنگ‌ها و مذاهب گوناگون گرد هم می آیند تا ضمن آشنایی با مردم و فرهنگ کشور میزبان، دوستانه با یکدیگر پیرامون مسایل گوناگون به گفتگو بنشینند.

موضوع اصلي کنگره‌ی بین‌المللی اسپرانتیست‌های جهان در سال ۱۹۹۷، که در کشور استرالیا برگزار شد، " تحمل پذیری و عدالت در جوامع دارای فرهنگ های گوناگون " و پر تعارض بود. موضوع اصلی کنگره بین‌المللی ۱۹۹۸، که در کشور فرانسه بر پا گردید، نیز " مدیترانه، شاهراه تمدن‌ها " بود.

در چهارم مارس ۱۹۹۹، پیش نویس بیانیه‌ای جهانی در شهر پاریس تنظیم گردید که به " مانیفست ۲۰۰۰ " معروف گردید. در این بیانیه که به امضای هزاران اسپرانتیست در سراسر جهان رسیده است، با شعار محوری " براي فرهنگ صلح و جهانی عاری از زور وستم " بکوشیم، از مردم جهان دعوت می‌شود برای ساختن دنیایی صلح آمیز، عادلانه، عاری از زور و قلدری، عاری از هر گونه تبعیض نژادی، قومی، فرهنگی، ملی، جنسی، سنی و حقوقی؛ برای ساختن دنیایی که به‌دور از هرگونه تعصب، قدرت تحمل پذیری فرهنگ‌های گوناگون را داشته باشد و به باورهای دیگران احترام بگذارد و راه را برای گفتگوی آزادانه تمدن‌ها، به دور از هرگونه پیش شرط و پیشداوری باز نگاهدارد؛ برای ساختن دنیایی به دور از خشونت، جنایت و بی‌رحمی؛ برای ساختن دنیایی زیبا و بدور از تزویر و ریا; برای طرد منفعت طلبی ظالمانه، برای ساختن دنیایی امن و سبز، با دفاع از تعادل محیط زیست، با دفاع از سلامت وبقای طبیعت که مادر ماست و حیات انسان در گروی حیات آن؛ برای دفاع از ابنای بشر و حقوق آن؛ برای دفاع از حقوق زنان، کودکان و حیوانات بکوشیم. باید برای دفاع از روح آزادی و برابری و برادری و برای دفاع از صیانت انسانی بکوشیم . در هر کجا که هستیم، در محل زندگی، محل کار، در شهر، در سرزمین خود، در قاره و جهانی که در آن بسر می بریم، باید از این آرمان‌های شریف و انسانی دفاع کنیم تا بتوانیم جهانی بسازیم که برای نسل آینده، که کودکان امروز ما هستند قابل زیست، زیبا، انسانی و سراسر مهر و دوستی باشد. این دین ماست به آیندگان.

اسپرانتیست‌ها، در کنار مردم فرهیخته وصلح دوست جهان، در کنار فعالین جنبش سبز و دفاع از محیط زیست و در کنار مردمی که قلبي برای دوست داشتن و عشق ورزیدن دارند، برای انجام این رسالت تاریخي خود خواهند کوشید و باب هرگونه گفتگوی متمدنانه را برای رسیدن به تفاهم بین المللی و درك متقابل گشوده و دست همه انسانهاي شریف را برای رسیدن به این اهداف مشترك می فشارند.

بنی آدم اعضاي یکدیگرند
که در آفرینش ز يك گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

پیروز باشید

★

* متن سخنرانی نویسنده که در تاریخ دوم اردیبهشت ماه ۱۳۸۰ در سالن همایش شهرداری منطقه ۱۵ تهران در سمینار *" اسپرانتو، گفتگوی تمدن‌ها و حفظ محیط زیست"* ایراد گردید.

Memoro
یاد بود

لودویک لازارو زامنهوف

محمدرضا ترابی



در ۱۵/دسامبر/۱۸۵۹ در شهر بیالیستوک لهستان که آن‌زمان جزئی از امپراتوری روسیه محسوب می‌شد، در خانواده‌ای کلیمی کودکی متولد شد که او را لازارو نامیدند. بیالیستوک شهری بود که در آن چهار قوم لهستانی، کلیمی، روسی و آلمانی با چهار زبان مختلف سکنی گزیده بودند. لازارو زامنهوف در سال های ۱۸۶۹-۱۸۷۳ در بیالیستوک به مدرسه رفت و از دسامبر ۱۸۷۳ تا جولای ۱۸۷۹به دبیرستان زبانشناسی ورشو رفت. بعد از دوسال دانشجویی در دانشکده‌ی پزشکی مسکو و چهارسال در دانشگاه ورشو، دیپلم خود را در رشته‌ی پزشکی دریافت نمود. اما او، با روح حساس خود، تحمل رنج بیماران و محتضران را نداشت. بنابراین پس از مدتی کار، تخصص چشم پزشکی را انتخاب کرد که تا حدودی، به‌دور از آلام‌های بیماران دیگر بود.

زامنهوف برای ادامه‌ی تحصیل، در سال ۱۸۸۶ به وین رفت . او در سال ۱۸۸۷ ازدواج کرد و تا سال۱۸۹۷، ابتدا در ورشو و سپس در لیتوانی، برای تأمین زندگی خود به کار طبابت مشغول شد. زامنهوف در آغاز ۱۸۹۸ در ورشو ساکن شد، شهری که تا زمان مرگش (۱۹۱۷) در آنجا به کار پرداخت. او، اگر چه وظیفه‌ی پزشکی خود را با جدیت انجام می‌داد، اما این شغل، به علت روح لطیفی که داشت جز رنج حاصلی برایش نداشت. او به علت فقر مراجعه کنندگانش، مجبور بود روزانه ۳۰ تا ٤۰ مریض را بپذیرد تا زندگی فقیرانه ای را برای خانواده‌اش فراهم کند. زامنهوف۳ فرزند داشت و زندگی خانوادگی وی سرشار از محبت و عاطفه بود.

میراث علمی و اخلاقی دکتر زامنهوف

زامنهوف در جوانی، بسیار پرکار و باهوش بود. همیشه در کلاس، شاگرد اول بود و دوستان و اطرافیانش موفقیت درخشانی را برای او پیش بینی می‌کردند. در مورد زبان، استعدادی ویژه داشت. سه زبان روسی، لهستانی، آلمانی را به راحتی صحبت می‌نمود ، لاتین، عبری و فرانسه را به روانی می‌خواند. درباره یونانی، انگلیسی، ایتالیایی و چند زبان دیگر، شناختی تصادفی و بیشتر نظری داشت. اما همیشه به زبان روسی به‌عنوان زبان میهنی خود می‌نگریست و فقط به این زبان و گاهی اسپرانتو شعر می‌گفت. او لیتوانی را هم چون وطن خود می‌پنداشت . احاطه داشتن او به چند زبان، انعکاس شرایطی بود که در آن می‌زیست.

اولین تجربیات

زامنهوف در دوران دبیرستان، به‌طور جدی در اندیشه‌ی ایجاد زبان بین‌المللی بود. ابتدا، بر این تصور بود که بتواند دیگران را قانع کند تا یکی از زبان‌های ملی را به‌عنوان زبان بین‌المللی در ارتباط با دیگران بکار گیرند، اما خیلی زود دریافت که این امر هیچ‌گونه سازگاری با عدالت و برابری ندارد. از آنجا که ساختار زبان‌های ملی، فرسوده و دارای رسوباتی ضخیم هستند، یادگیری آنها برای دیگران بسی دشوار است . او برحسب شکوفایی طبیعی ایده‌ها، ناخودآگاه

در حالی‌که پا جای پای بسیاری از خیال‌بافان پیشین گذاشته بود، ابتدا به این فکر افتاد که زبان مرده‌ی لاتین را احیا کند، سپس به فکر زبانی کاملا غیرتجربی افتاد که لغاتش از یک سری حروف به هم پیوسته‌ی قابل بیان ریاضی تشکیل می‌شد (مثل aa,al,ac,...la, ca, da و غیره). او ابتدا هر سیستم جدید را در عمل به کارمی برد و با پی‌بردن به عیوب آنها به‌جای این که کورکورانه در بن‌بست‌ها اصرار ورزد – همانگونه که بین زبان‌شناسان آن زمان مرسوم بود– با شهامت، همچنان به جست و جو می‌پرداخت. مطالعه‌ی وی در زبان انگلیسی، به او یاد داد که تصریف‌های غنی زبان‌های کهنی همچون اسلاوی، کاملا غیر ضروری است. تحقیق ژرف در زبان‌های روسی و آلمانی به او نشان داد که انتخاب خوب پیشوندهای مناسب چقدر می‌تواند از قطر لغت نامه بکاهد. زبان های لهستانی و آلمانی گنجینه‌ی آماده ی واژه های بین‌المللی را در مقابل او قرار داد. او از همه‌ی آموختنی ها برای پروژه‌ی ارجمند خود سود جست و در تعطیلات سال ۱۸۷۸، پروژه‌ی خود را به‌عنوان «زبان بین المللی» با رضایت همسرش و با استفاده از هزینه‌ی جهیزیه‌ی وی، در چهار کتابچه به زبان‌های روسی ، لهستانی، فرانسه و آلمانی با امضای مستعار دکتر اسپرانتو– به معنی امیدوار – که

او به شدت از هرگونه تبعیض و جنگ بیزار بود. عاشق عدالت، برابری و برادری بین انسان‌ها فارغ از رنگ و نژاد و مذهب بود.

بعدها زبان ابداعی نیز او به این نام خوانده شد در معرض داوری متخصصان قرار داد و به چاپ رسانید.

اما انتشار اسپرانتو، آغاز راه بود ، نه پایان یک پروژه‌ی زبان شناسانه. زامنهوف، با همت خود، تنها پایه گذار یک زبان نبود، بلکه با زندگی و منش خود، راهی را برای تفاهم میان ملیت‌ها، قومیت‌ها و مذاهب گوناگون پدید آورد که در گذر زمان، به فرهنگ اسپرانتو مبدل شد. او خود بسیاری از کتاب‌های ارزشمند ادبی، فرهنگی و مذهبی را به زبان اسپرانتو ترجمه کرد تا توانایی‌های اسپرانتو را در ایجاد تفاهم بین ملت‌ها، به عنوان زبان ارتباطی، عملا نشان دهد. در مورد نقش ترجمه‌های زامنهوف، اغراق نیست اگر گفته شود که بدون آنها واقعاً اسپرانتویی وجود نمی‌داشت.زامنهوف زبان را به‌عنوان یک ابزار مکانیکی ارتباطی تصور نمی کرد بلکه آن را ابزاری می‌پنداشت انسانی که می‌تواند ایجاد تفاهم و دوستی نماید. او شالوده‌های فکری خود را براین اساس پی‌ریزی کرد. او به شدت از هرگونه تبعیض و جنگ بیزار بود. عاشق عدالت، برابری و برادری بین انسان ها فارغ از رنگ و نژاد و مذهب بود. او شیفته ی صلح بود. در اندیشه‌ی او، نه سربازان جنگ بلکه «سپاهیان صلح» Pacaj batalantoj وجود داشت و «نه بسوی شمشیر آغشته به خون» Ne al glavo sangon soifanta که «خانواده بزرگ بشری» Unu grandan rondon familian معنی داشت. اندیشه‌های ارجمند او، اینک در روزگار ما نمود پیدا می‌کنند. «گفتگوی تمدن‌ها» – که امروزه دیالوگ غالب مجامع جهانی شده است – از دغدغه‌های همیشگی ذهن پویای زامنهوف نیز بود. در حقیقت، پیامد چنین اندیشه‌ای بود که زامنهوف جوان را بر آن داشت تا در جستجوی "زبان گفتگو" باشد، زبانی که مال هیچکس و متعلق به همه کس باشد! زبانی که انحصاری نباشد، بلکه صورتی از ائتلاف باشد. به همانگونه که در زندگی اجتماعی، بشریت را گریزی از ائتلاف و دیگر پذیری نیست.

او به تمامی مذاهب یکتا پرست احترام عمیق قلبی داشت و تلاش بسیار می‌کرد تا زمینه‌ای پیش آورد که مذاهب بزرگ جهان همچون اسلام، مسیحیت، یهودیت و بودیسم بتوانند گفتمان تفاهم‌آمیزی را در فضایی برادرانه پیش رو داشته باشند. در این زمینه، بر خلاف مقوله‌ی زبان بین‌المللی، توفیقی برایش حاصل نشد. چرا که زندگی کوتاهش این فرصت را از او دریغ داشت. اما نمود آن اندیشه‌ها، امروزه در مجامع بین‌المللی هم چون سازمان ملل متحد و سازمان یونسکو آشکار می‌شود که چگونه مذاهب بزرگ، سعی در درک بیش از پیش یک دیگر دارند و شیوه‌ی گفتمان را با هم دیگر در پیش گرفته‌اند. او به مرزهای مصنوعی جغرافیایی اعتقادی نداشت. این انسان بود که برای او قابل احترام بود نه روسی، لهستانی، آلمانی یا فرانسوی بودن آنها. دکتر زامنهوف بر این تصور بود که زبان بین‌المللی، تفاهم بین‌المللی را در پی خواهد داشت و به‌راستی می‌توان گفت که در این مورد او به خطا نرفته بود. چرا که زبان ابداعی او، مرزهای جغرافیایی را در نوردیده و در سراسر گیتی سخن‌گویانی دارد که هر یک با حفظ فرهنگ و آداب و سنن ملی خود، در ارتباط با دیگران از اسپرانتو استفاده می‌کنند. این خواسته و رویای زامنهوف بود و خود نیز زمینه‌ی تحقق این رویای بزرگ بشری را برای ما به‌وجود آورد.

★

Artikolo
مقاله

مختصری درباره‌ی
علل پیدایی اندیشه‌ی ایجاد زبان بین‌المللی و اسپرانتو

م.پ حبیب پور

با نگاهی گذرا به تاریخ زندگی انسان و دستاوردهای علمی موجود درباره‌ی گذشته ی او، درمی‌یابیم که انسان‌های نخستین، به‌شکل گروه های پراکندهٔ کوچک و بزرگ در نقاط مختلف زمین و به دور از یکدیگر زندگی می‌کرده‌اند. شرایط گوناگون زندگی این گروه‌های جدا از هم، دوری و بی خبری آنان از وضع یکدیگر، نبود امکان برقراری ارتباط دائم، ترس از گروه‌های «بیگانه» یا «دشمن»، کوچ های دائم و بسیاری علل دیگر، شرایط خود ویژه‌ای را در هر گروه به‌وجود آورد که در بسیاری موارد با ویژگی های به‌وجودآمده در گروه‌های دیگر کاملا متفاوت بود. این ویژگی‌ها، به‌تدریج شالوده‌های گوناگونی، شکل ظاهری انسان، قبیله، قوم، نژاد، ملت، آداب و رسوم، زبان، فرهنگ و ... را پی‌ریزی کردند. جدایی گروه‌های انسانی از یکدیگر، حتی پس از گذشت قرن‌ها و تبدیل گروه‌های اولیه به ملت‌ها و دولت‌های بزرگ و کوچک، علیرغم پیشرفت چشمگیر تمدن‌های مختلف، فرهنگ و باورهای متفاوت، هنوز هم متاسفانه ادامه دارد و از جمله ی آن هم چنان دوری راه‌ها، شرایط دشوار سفر به نقاط دیگر جهان، قوانین سختگیرانه مرزی کشورها، و در کنار همهٔ این‌ها، ندانستن زبان‌های یک دیگر است.

گفته می‌شود، در جهان نزدیک به سه هزار زبان وجود دارد. اما بیشتر ساکنان جهان متأسفانه فقط با زبان مادری خود آشنا هستند. شاید تا قبل از رنسانس، لزوم دانستن زبانی جز زبان مادری چندان احساس نمی‌شد. رنسانس، دگرگونی‌های بزرگی را در زمینه ی روابط ملت‌ها با یکدیگر ایجاد کرد. اختراعات پی درپی، طول سفرها را کوتاه‌تر کرد. وسائط نقلیه سریع، امکان تماس‌های نزدیک مردم را با یکدیگر در نقاط مختلف جهان گسترده تر کرد. توسعه‌ی فزاینده‌ی بازرگانی، تبادلات علمی و صنعتی، فرهنگی و نظامی و ... موجب شدند که دشواری‌های حاصل از ندانستن زبان‌های ملل دیگر ، به معضلی جدی مبدل گردند. مردم دریافتند که برای سهولت انجام کارها باید زبان‌های یک دیگر را یاد بگیرند و نیز دریافتند که یادگیری زبان های بیگانه چندان هم آسان نیست. فراگیری یک زبان، وقت و هزینه‌ی زیادی را می‌طلبد. بگذریم از این‌که در این زمان فقط دانستن یک زبان بیگانه کافی نیست.

کم‌کم این اندیشه در بعضی اذهان به‌وجود آمد که شاید بهتر باشد به‌جای فراگیری چند زبان، همه یک زبان را یاد بگیرند. اما کدام زبان را؟ طبیعی بود که هرکس فکر کند: «زبان مرا!». این عجیب نیست که زبان مادری هر کس به نظر او آسان‌ترین و بهترین زبان باشد! اما پذیرش یکی از زبان‌های ملی موجود به‌عنوان زبان بین‌المللی، صرف نظر از موانع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و ... به دلیل دشواری فراگیری آن عملی نبود. می‌توان گفت که تقریبا همه زبان‌های ملی که طی قرون متمادی و به شکل خودبخودی شکل گرفته‌اند، سرشار از بی‌قاعدگی ها، استثناها، استعاره‌ها، معانی چندپهلو، دستورزبان اغلب پیچیده و متغیر و ... هستند، که همین‌ها یادگیری زبان را بسیار دشوار می‌کند.

فکر ابداع زبانی فراملی و آسان که همه به‌راحتی آن را بپذیرند، از این شرایط ناشی شد. نخستین تلاش ها برای ساختن چنین زبانی از قرن هفدهم آغاز شد. زبان لاتین که سال‌های طولانی نقش تقریبا بین‌المللی داشت، دیگر کاربرد چندانی نداشت. اندیشمندان و زبان‌شناسان، زبان لاتین را به دلیل دشواری آن، دیگر کارآ نمی‌دانستند. دکارت در سال ۱۶۲۹ در نامه ای، درباره زبانی ساده و آسان که مانند اعداد دارای نظم منطقی باشد و بتوان آن را مانند شمارش اعداد به‌آسانی فراگرفت، صحبت می‌کند و تصورات خود درباره پیش طرح چنین زبانی جهانی را شرح می‌دهد*. یک زبان‌شناس اسکاتلندی به‌نام دالگارنو در سال ۱۶۶۱ در مقاله‌ای با عنوان «ویژگی‌های زبان جهانی و زبان فلسفی» مفاهیم ذهنی بشر را به هفده طبقه تقسیم می‌کند و هر طبقه را با یک حرف بزرگ مشخص می‌کند. مثلا طبقه جانداران با یک حرف بزرگ مشخص می‌شوند. همان حرف، به‌اضافه‌ی حرفی کوچک‌تر یعنی حیوان، و باز همان دو حرف به‌اضافه حرفی سوم یعنی حیوانی خاص.

لایب‌نیتس هم در اواخر عمر در فکر زبانی بود که در آن همه حقایق عقلانی بشر به شیوهٔ چهار عمل اصلی ریاضی بیان می‌شد. طرح‌های دیگری هم از سوی دانشمندان و زبان‌شناسان دیگر ارائه شد که کم و بیش مشابه طرح‌های فوق بودند و در عمل نتوانستند کارایی خود را نشان دهند.

گروهی از زبان‌شناسان به‌تدریج به این فکر افتادند که زبان ملی خود را با هدف بین‌المللی شدن تا حد امکان ساده و خلاصه کنند. به این ترتیب تلاش هایی برای ساده و آسان کردن زبان‌های فرانسه، انگلیسی، اسپانیایی، آلمانی و غیره به عمل آمد. اما نتیجه این

تلاش‌ها در بیشتر موارد این شد که فراگیری «زبان آسان شده» ، از فراگیری اصل آن نیز دشوارتر از آب درآمد.

از موفق‌ترین این گونه تلاش‌ها می‌توان به طرح زبانی «بیسیک» Basic که در سال ۱۹۳۵ ارائه شد، اشاره کرد. این طرح که براساس آن زبان انگلیسی، آسان و ساده می‌شد، فقط از ۸۵۰ واژه تشکیل شده بود. طرح زبانی «بیسیک» از طرف دولت انگلستان مورد تشویق و پشتیبانی قرار گرفت. اشکال این طرح آن است که به دلیل محدود بودن واژگان، باید برای رساندن مطالبی معمولی از عبارات و کنایات فراوان و جملات طولانی استفاده کرد.

زبان‌شناسان در نهایت به این نتیجه رسیدند که یک زبان ابداعی وقتی می‌تواند بین المللی باشد، که ویژگی‌های زیر در آن منظور شده باشند:

خط آن با تلفظ آن هیچگونه تفاوتی نداشته باشد. تلفظ آن برای همه ملت‌ها آسان باشد. موسیقی آن خوش‌آهنگ باشد. دستور آن خلاصه و منطقی و بدون هرگونه استثنا و بی‌قاعدگی باشد. واژه‌سازی در آن منطقی و براساس استفاده از آوندهای معین باشد. به هیچ ملت ویژه‌ای تعلق نداشته و در نتیجه بی طرف باشد.زبان مادری و ملی هیچ قوم و ملتی را نفی نکند. اهداف استعمار فرهنگی و به قولی، «تهاجم فرهنگی» را دنبال نکند.

نخستین زبانی که پس از چهار قرن تلاش زبان‌شناسان و ارائه تقریبا پانصد زبان آزمایشی از سوی آنان، شرایط فوق را کم و بیش دارا بود، زبانی بود به‌نام «ولاپوک». سازنده این زبان یک کشیش کاتولیک آلمانی به نام مارتین شله‌یر بود.

ولاپوک خیلی سریع گسترش پیدا کرد و ازطرف فرهنگستان‌های اروپا پذیرفته شد. اما این زبان علی‌رغم گسترش خود و پذیرفته شدن همگانی آن، درمقابل زبان «اسپرانتو» که هفت سال پس از ولاپوک پا به میدان گذاشت، پس نشست. ولاپوک در سال ۱۸۸۰ و اسپرانتو در سال ۱۸۸۷ به جهان معرفی شدند.

دکتر لودویک زامنهوف بنیانگذار اسپرانتو یک چشم‌پزشک لهستانی بود. اما او بیشتر زندگی خود را صرف زبان‌ها کرد و به همین خاطر هم حرفه چشم‌پزشکی را کنار نهاد. او از کودکی به زبان ها علاقه داشت و درمورد آموختن و مطالعه‌ی آنها نبوغ چشمگیری از خود نشان می‌داد. او در نوزده سالگی نخستین طرح زبانی خود را پی‌ریزی کرد و در بیست و هشت سالگی طرح کامل شده ی خود را با عنوان «زبان بین‌المللی»، به شکل کتابچه‌ای خودآموز به زبان روسی و با نام مستعار دکتر اسپرانتو منتشر کرد.

زامنهوف با استفاده‌ی کامل از همه تجربیات پیشینیان، زبان ابداعی خود را به‌گونه‌ای طراحی کرد که همه ویژگی‌ها و شرایط یادشده برای یک زبان بین‌المللی را دارا بود. زامنهوف در سنین بلوغ به پانزده زبان زنده‌ی زمان خود از جمله یونانی و لاتین تسلط کامل داشت. انتشار کتابچه‌ی خودآموز او بلافاصله با اقبال عمومی روبرو شد و همه کسانی که با زبان ولاپوک آشنا بودند، برتری اسپرانتو را نسبت به آن تأیید کردند.«زبان بین‌المللی» به‌زودی به زبان های لهستانی، فرانسه، آلمانی و انگلیسی منتشر شد. فرهنگستان‌های معتبر جهان آن را تأیید کردند و به رسمیت شناختند و «زبان بین‌المللی» به نام مؤلف آن دکتر اسپرانتو معروف شد و به همین نام ماند. جالب اینکه مارتین شله‌یر سازنده ی ولاپوک نیز جزو نخستین کسانی بود که زبان اسپرانتو را پذیرفت و خود نیز اسپرانتودان شد. زامنهوف احترام بسیاری برای او قائل بود.

سازمان یونسکو در سال ۱۹۵٤، زبان اسپرانتو را به‌عنوان زبان بین‌المللی بی‌طرف به رسمیت شناخت و سازمان ملل متحد، آموزش آن را به همه کشورهای عضو خود توصیه کرد. از آن تاریخ تاکنون سازمان جهانی اسپرانتو در رابطه با یونسکو و سازمان ملل فعالیت رسمی خود را ادامه می‌دهد.

اسپرانتو در ایران حدود نود سال قبل شناخته شد و علاقه‌مندان آن تا این زمان فعالیت خود را در زمینه آموزش و گسترش آن کم و بیش ادامه می‌دهند.

اسپرانتو شانزده اصل تغییر نیافتنی در دستور زبان خود دارد و این فراگیری آن را بسیار آسان می‌کند. واژه‌سازی در آن به کمک آوندها انجام می‌گیرد. هیچگونه بی‌قاعدگی و استثناء در این زبان وجود ندارد. در اسپرانتو با مشکل بزرگی که در زبان‌های دیگر دیده می‌شود سر و کار نداریم یعنی مشکل تفاوت نوشته با تلفظ آن وجود ندارد، چرا که هر کلمه همان‌طور خوانده می‌شود که نوشته شده است. یعنی اسپرانتو به هیچ وجه مشکلی به نام املاء ندارد.

یادگیری اسپرانتو برای کسانی که با یکی از زبان‌های اروپایی آشنایی دارند بی‌نهایت آسان، و برای دیگران نیز بسیار آسان‌تر از یادگیری هر زبان زنده‌ی فعلی دنیا است. کسانی که فقط خواندن و نوشتن را می‌دانند نیز می‌توانند اسپرانتو را ازطریق خودآموز فرا گیرند. اسپرانتو زبانی است بی طرف، برای همه‌ی جهانیان و متعلق به همهٔ مردم جهان.

★

*برای اطلاع بیشتر به کتاب "**زبان جهانی، تاریخچه و زبان شناسی تطبیقی اسپرانتو**" اثر پیرژانتون ترجمه محمدجواد کمالی مراجعه کنید

Historio
تاریخ

تاریخ اسپرانتو در ایران (۲)

علیرضا دولتشاهی

جنبش مشروطیت در ایران، رویکردی معطوف به دانایی بود. می‌توان جنبش برپایی مدارسِ نوین در ایران را - که به همت و پشتکار زنده یاد حسن رشدیه پا گرفت - یکی از پایه‌های بنیادینِ بنیان مشروطیت در ایران دانست. پایه‌ای که در پی کشف جهانی نو و پرورش انسانی نو برآمده بود.

پس از پیروزی نخستین جنبش مشروطیت، موج برپایی مدارس، انجمن‌ها و کتابخانه‌ها در ایران بالا گرفت. گویی همه در پی آگاهی، در پی تبیین جهان و در پی یافتن پاسخ پرسش‌های برآمده از برخورد با جهان پرتکاپوی دوردست‌ها بودند. در چنین روزگاری، برای ایرانیان، زبان جهانیِ اسپرانتو نیز روزنی بود گشوده از جهانی عتیق بر عصر پر شتاب جهان دگرگونی‌ها. زبانِ جهانی اسپرانتو، ضلعی گشت از این موج دانایی خواهی ایرانیان.

رویکرد ایرانیان به زبان جهانی اسپرانتو از نیازی درونی سرچشمه می‌گرفت. این سخن، سخنی گزاف نیست؛ زیرا ایرانیان در آن روزگار در پی دست‌یابی به‌وسیله‌ای بودند تا صدایی شوند در جهان صداهای آن روز. به یاد بیاوریم که در کشور همسایه ترکیه، جنبش زبان جهانی اسپرانتو قدمتی بیش از ایران دارد. می‌دانیم جنبش زبان جهانی اسپرانتو در کشور ترکیه همزمان با کشورهای مصر و کلمبیا، در سال ۱۹۱۲ - یعنی چهارسال زودتر از پیدایی جنبش اسپرانتو ایران - شکل گرفت؛ آن سان که مشروطیت- یا به تعبیر دیگر تنظیمات - در ترکیه نیز قدمتی بیشتر از ایران دارد. اما جنبش زبان جهانی اسپرانتو در ایران پیوسته‌تر، زنده‌تر و قدرتمندتر از تمامی کشورهای منطقه در طول حیات ۸۶ ساله خود بوده و هست.

جنبش زبان جهانی اسپرانتو در ایران، بعد از اعلام موجودیت خود - که در تاریخ جمعه ۳۰ ذیقعده ۱۳۳٤ ق برابر با ۳۰ سپتامبر ۱۹۱٦ انجام گرفت - چگونه به فعالیت پرداخت و چگونه در راه آموزش زبان جهانی اسپرانتو کوشید؟

براساس آگهی‌های موجود در نشریات آن دوره، بجز سیدرضاصدر، مدرسان دیگری نیز در تهران به آموزش زبان جهانی اسپرانتو می‌پرداختند. اما آنچه از محتوای این آگهی ها برمی‌آید، نشان از جدایی و بی‌ارتباط بودن این گروه های آموزشی از یک دیگر دارد.

گروهی که در جنب زیارتگاه سید ناصرالدین (نصرالدین) تهران در کنار زبان‌های روسی، فرانسوی و انگلیسی یک شب در هفته به آموزش رایگان زبان جهانی اسپرانتو می‌پرداختند؛ متشکل از سیدرضا صدر و سید ابراهیم صدر بودند (عصرجدید، ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۵ ق برابر با اول فوریه ۱۹۱۷). اما امروزه ما از آنان چه می‌دانیم؟ تقریبا هیچ. آیا این دو تن، برادر بودند؟ چه کتابی را آموزش می‌دادند؟ ... .

گروه دیگر، متشکل از بهمن میرزا شیدانی، میرزا احمدخان و موچول خانم مصور رحمانی بودند. این گروه از مدرسان زبان جهانی اسپرانتو، کلاس‌های متعددی در تهران برگزار می‌کردند. براساس آگهی مندرج در روزنامه عصر جدید

کلاس آموزش زبان جهانی اسپرانتو موچول خانم مصور رحمانی، یگانه کلاس زنانه آزاد آموزش زبان در تهران بود

(سه‌شنبه مورخ ٢٤ محرم الحرام ۱۳۳۵ق برابر با ۱۲ نوامبر ۱۹۱٦) کلاس‌های این گروه در زمان‌ها و مکان‌های زیر تشکیل می‌شد:

الف) چهارراه حسن آباد، کوچه محمدعلی درشتی، کوچه حمام، شب یکشنبه و چهارشنبه. آقای میرزا احمدخان

ب) خیابان منتظم دربار، کوچه حاجی مستشار دفتر، نمره ۲ شب شنبه و دوشنبه. آقای میرزا احمدخان

پ) خیابان قوام الدوله، کوچه قوام دفتر؛ عصر سه‌شنبه و جمعه. موچول خانم مصور

ت) خیابان قوام الدوله، کوچه قوام دفتر؛ شب سه‌شنبه و جمعه. بهمن شیدانی

در آگهی دیگری که تنها یک هفته بعد (یکشنبه ۲۹ محرم الحرام ۱۳۳۵ ق برابر با ٢٦ نوامبر ۱۹۱٦) در نشریه عصر جدید منتشر شد، یکی از مکان‌های آموزش زبان جهانی اسپرانتو در تهران تغییر کرده است:

الف) چهارراه حسن آباد، کوچه قاپوچی باشی، منزل محمدتقی خان؛ شب یک‌شنبه و چهارشنبه. آقای میرزا احمدخان

بدین ترتیب، در تهران شش روز در هفته کلاس اسپرانتو دایر بود و در میان این چهار کلاسِ آموزش زبان جهانی اسپرانتو که همگی رایگان بودند، کلاس موچول خانم مصور رحمانی مخصوص بانوان و دختران بود که در عصر روز سه‌شنبه و جمعه تشکیل می‌شد.

این کلاسِ زنانه‌ی آموزش اسپرانتو، آن چنان که از شواهد برمی‌آید، یگانه کلاس آموزش آزاد یک زبان غیرفارسی – دایر در تهران – برای بانوان بود. اما این سخن به آن معنا نیست که بانوان آن عصر نمی‌توانستند زبانی بیگانه را بیاموزند. برای نمونه، می‌توان به یک آگهی دیگر که دو ماه پیشتر از آگهیِ برگزاری کلاس‌های زبان جهانی اسپرانتو، در همان روزنامه‌ی عصرجدید درج شده است اشاره کرد. آگهی مورد نظر که در شماره ۱۱ عصر جدید مورخ جمعه ۳۰ ذیقعده ۱۳۳٤ برابر با ۲۹ سپتامبر ۱۹۱٦ به چاپ رسیده است، حاکی از گشایش یک مدرسه‌ی جدیدِ فرانسوی مخصوص دختران – در تاریخ اول اکتبر ۱۹۱٦ مطابق با دوم ذیحجه ۱۳۳٤ ق- در تهران است. نشانی این مدرسه، خیابان نواب شماره ٦ پشت سفارت انگلستان کوچه‌ی غربی سفارت بود. این آگهی به اطلاع عموم می‌رساند که زبان‌های فارسی و فرانسوی براساس «پروگرام وزارت جلیله معارف» تدریس می شود. در ضمن، دانش آموزان دروس خیاطی و پیانو را نیز آموزش خواهند دید. مدیر این مدرسه، مادموازل سکوس معرفی شده است. شش ماه پیشتر از انتشار آگهیِ این مدرسه‌ی فرانسوی، مرتضی ممتازالملک، وزیر معارف و اوقاف، در اطلاعیه‌ای که در تاریخ پنج‌شنبه ۲۲ رجب المرجب سال ۱۳۳٤ ق برابر با ۲۵ مه ۱۹۱٦، در روزنامه‌ی عصرجدید نشر یافت، اعلام می‌دارد که: ***«چون عده مدارس نسوان بالغ بر پنجاه مدرسه شده است و وزارت معارف به این صورتی که دارد این عده مدارس را برای شهر تهران کافی می‌داند، لهذا از این به بعد به کسی اجازه تأسیس مدرسه اناث نخواهد داد».*** این اطلاعیه بیان می‌دارد، درصورتی که یکی از پنجاه مدرسه‌ی دخترانه‌ی تهران منحل گردد جواز تأسیس مدرسه‌ای جدید صادر خواهد شد.

اما، گفتیم که کلاس آموزش زبان جهانی اسپرانتو موچول خانم مصور رحمانی، یگانه کلاس زنانه آزاد آموزش زبان در تهران بود. این سخن به آن معنا نیست که دانش‌آموزانِ دختر که به «مدارس نسوان» موجود در تهران می رفتند در آن مدارس، زبان خارجی نمی‌آموختند و این به شرطی بود که آنان در مدارسی به تحصیل بپردازند که توسط خارجیان اداره می‌شد، مانند مدرسه مادموازل سکوس. ولی اگر بانویی که در سن دانش‌آموزی نبود می‌خواست زبان بیاموزد، آیا امکانی در اختیار داشت؟!

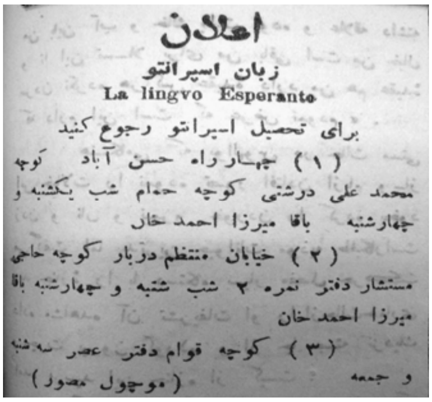
البته دختران و زنان اشرافزاده برای آموختن زبان می‌توانستند معلم سرخانه یا معلم خصوصی داشته باشند، زیرا براساس همان اطلاعیه‌ی مرتضی الملک، حداکثر سن برای ورود به مدارس نسوان دوازده سال تمام بود.

بار دیگر باید پرسید، آیا میان «صدرها» و «گروه شیدانی» که باید همان گروه PEA باشد – که در مراسم روز جمعه ۳۰ ذیقعده ۱۳۳٤ برابر با ۳۰ سپتامبر ۱۹۱٦ در تهران موجودیت یافت – ارتباطی وجود داشت؟ اگر ارتباطی بوده است چرا در آگهی گروه شیدانی، نامی از صدرها نیست؟ آیا در زمان برگزاری کلاس‌های صدرها (در ربیع‌الثانی ۱۳۳۵ برابر با فوریه ۱۹۷)، کلاس‌های گروه شیدانی هنوز فعال بوده‌اند؟ آیا در نگرشِ به زبان جهانی اسپرانتو، میان این دو گروه اختلافی وجود داشت که صدرها اسپرانتو را در کنار دیگر زبان‌ها تدریس می‌کردند، در حالی که گروه شیدانی تنها به تدریس و ترجمه از زبان جهانی اسپرانتو می‌پرداختند؟

امروزه از این افراد که در حقیقت از نخستین مدرسان زبان جهانی اسپرانتو در ایران هستند، چه می‌دانیم؟ آنها در کجا اسپرانتو آموخته‌اند؟ از چه کسانی؟ آنچه مسلم است این است که آنان از طریق زبانی دیگر، اسپرانتو را آموخته‌اند؛ اما از کدام زبان؟ روسی؟ فرانسوی؟ یا حتی ترکی؟ می دانیم نخستین بار، unua libro (کتاب اول) را زامنهوف در ۲٦ ژوئیه ۱۸۸۷ به زبان روسی، در شهر ورشو منتشر کرد. در ایران نیز مدارس روسی وجود داشتند: هم مدارس عادی روسی و هم مدارس متعلق به بریگارد قزاق. برای نمونه می‌توان از مدرسه اطفالِ صاحب‌منصبانِ بریگارد قزاق‌خانه، که در ۲۷ذیقعده ۱۳۳٤ گشایش یافت، یا مدرسه‌ی روسیِ تهران موسوم به مدرسه باکولین، که در ۲۹ ذیقعده ۱۳۳٤ برابر با ۱۵ سپتامبر روسی ۱۹۱٦ در تهران گشوده شد، نام برد.

این پرسش‌هایی است که باید پاسخی برای آنان یافت.

(ادامه دارد) ★


اعلان
زبان اسپرانتو
La lingvo Esperanto
برای تحصیل اسپرانتو رجوع کنید
(۱) چهار راه حسن آباد کوچه محمد علی درشتی کوچه حمام شب یکشنبه و چهارشنبه باقا میرزا احمد خان
(۲) خیابان منتظم دربار کوچه حاجی مستشار دفتر نمره ۲ شب شنبه و چهارشنبه باقا میرزا احمد خان
(۳) کوچه قوام دفتر عصر سه شنبه و جمعه
(موچول مصور)

آگهی (یکشنبه ۲۹ محرم الحرام ۱۳۳۵ ق برابر با ۲٦ نوامبر ۱۹۱٦) در نشریه‌ی عصر جدید

Esperanto-Movado
جنبش اسپرانتو

Kio ni estas kaj kion ni celas? چه هستیم و چه هدفی داریم ؟

مترجم: محمدرضا ترابی

در شماره گذشته اولین قسمت از تفسیر بیانیه جنبش زبان اسپرانتو تقدیم خوانندگان گرامی شد. اینک ابتدا بند دوم بیانیه و تفسیر پرفسور کارترس بر آن ارایه می شود.

۲.**آموزش فراملی**: هر زبان، به فرهنگ و ملیت(قومیت)خاصی وابسته است. مثلاً دانش‌آموزی که زبان انگلیسی می‌آموزد فرهنگ، جغرافیا و سیاست کشورهای انگلیسی زبان، به‌ویژه آمریکا و بریتانیا را فرا می گیرد. اما زبان‌آموزِ اسپرانتو، درباره‌ی جهانی بدون مرز که در آن هر کشور به منزله‌ی یک خانه است، آموزش می‌بیند. **ما اعلام می‌کنیم، آموزش هر زبان قومی به بخش خاصی از جهان محدود می‌باشد. ما جنبشی برای آموزش فراملی هستیم.**

دونکان کارترس – پروفسور در زبان‌های بیگانه

به آموزشی که در دوره‌ی دبستان و پس از آن، درباره‌ی جهان فراگرفته اید، فکر کنید. به آموزه‌هایی که امروز، فرزندانتان و فرزندان همسایگانتان فرا می‌گیرند نیز بیندیشید. در دهه های اخیر، آگاهی درباره‌ی وابستگی‌های فیمابین ملت‌های جهان آن چنان گسترش یافته که تقریبا به یک باور جهانی مبدل شده است. در این دوره‌ی زمانی اروپای متحد زاده شده است؛ سازمان ملل متحد و دیگر تشکیلات سیاسی، بشردوستانه و بازرگانی در زمینه‌های گوناگون در سطح جهانی فعال شده اند؛ مسافران بیش از پیش، بی‌هیچ تردید و رنجشی به دورترین نقاط این خانه ی جهانی خود سفر می‌کنند؛ اما با وجود این، آموزش و آماده سازی کودکانمان در دنیایی که بیش از امروز، جهان بدون مرز را تجربه خواهد کرد، به راستی در هزاره‌ی سوم چگونه است؟

اسپرانتو زبان کسی است که آن را می‌داند، نه گروه بیگانه‌ای دیگر، که آنها همیشه بر آن بیشتر از ما مسلط هستند

من هنوز کمی از محتوای درس‌های آن زمان را، در مدرسه‌های بریتانیا به یاد می‌آورم. ارزش‌های فرهنگی بریتانیایی(انگلیسی) از واقعیت هایی معمول سرچشمه می‌گرفتند؛ هر چیزی فراتر از آن عجیب، بیگانه و احتمالا جالب بود، اما، قطعا ربطی به ما نداشت.

ما درباره‌ی حکومت‌های محلی خود و شهرهای اصلی آن می‌آموختیم؛ درباره‌ی قلمروهای مستعمرات سابق، که از دست داده بودیم؛ و درباره‌ی تمام جزئیات سیستم ثابتِ پارلمانیِ بریتانیا، که می‌بایست به خوبی مطلع باشیم. تاریخِ همه‌ی سرزمین‌های تحت اشغال خود را، به همراه نام تمام شاهان و شهبانوهای آن، و نام تمام شخصیت‌های اصلی و معروف آن را (عمدتا سیاسی) به ما می آموزاندند. درباره ی تاریخِ سرزمین‌های دیگر، آن هم چنانچه به کشور ما مربوط می‌شد، ما فقط بعدها مطلع می شدیم: درباره ی مستعمرات سابق، از جمله ایالات متحده‌ی آمریکا، که ساکنان آن با نشان دادن منشی ناسپاسانه و غیرمتمدنانه، علیه ما قیام کردند؛ و درباره‌ی جغرافیای کشورهای همسایه‌ی اروپایی خود، که ساکنانش نه همیشه، چندان پایبند به اصول متمدنانه‌یِ دمکراسیِ بودند.

زمانی که من و همشاگردی‌هایم سرانجام شروع به یادگیری زبان فرانسه نمودیم، از رسمی پیروی کردیم که تا به امروز هم ادامه دارد. رسمی که مبتنی بر مبانی تاریخ سیاسی و فرهنگی و نزدیکی جغرافیایی بود؛ اما، نه همیشه بر اساس احترام متقابل.

من، پدرِ دو دختر آمریکایی شدم. آن ها در مدرسه‌شان، با ایالت‌های آمریکایی، رؤسای جمهور، حقانیت غرورآمیز مبارزات استقلال طلبانه و جدایی از مستعمرات اربابان بریتانیایی آشنا شدند. من متوجه شدم که بیش از ۹۵ درصد محتوای دروس آنها، با آنچه که من تجربه کردم ناهمگون است. یک بار، از

مدیر مدرسه پرسش ساده‌ای کردم: آیا آموزگاران شما، در کلاس‌های درس خود، مطالبی را هم درباره‌ی تاریخ و سیستم‌های اجتماعی سایر کشورها مطرح می‌کنند؟ او بی آن که از این سؤال ناراحت شود، پاسخ داد که: این ایده‌ی خوبی است؛ اما حتما می پذیرید که آن ها زمان محدودی برای آموزش دارند. بنابراین بهتر است فرهنگ خودشان را به طور عمیق یاد بگیرند تا اینکه شناختی سطحی از دیگران داشته باشند، که ممکن است بدتر آنها را گیج و سر درگم کند!

اگر فرزندان من بخواهند دانشجوی دانشگاه من باشند، ناگزیر باید دو دوره‌ی ادبیات را بگذرانند. یکی از این دو دوره، می بایست الزاما درباره ی زبان و ادبیات خارجی باشد. اما از آن جا که این دوره، بر اساس انتخاب شخصی می باشد -و دوره های گوناگون و متنوعی هم وجود ندارد- تقریباً همه دانشجویان از میان ادبیات انگلیسی زبان، ادبیات آمریکا یا انگلیس را انتخاب می‌کنند.

دروس زبان‌های خارجی، تقریباً به طور گریزناپذیری، درباره‌ی تفاوت‌های بین فرهنگ‌ها و نمایندگان آنها گفتگو می کنند. این گونه آموزش، دانش‌آموزان را هر چه بیشتر از فرهنگ‌های بیگانه دور می‌کند.

من دانش‌آموزی را می‌شناسم که والدینش نه فقط برای او امکانِ تجربه‌ی یادگیری زبان اسپرانتو را فراهم آوردند، بلکه به او یاد دادند چگونه با بهره گیری از این زبان، به مکاتبه‌ی با دیگران بپردازد و به نقاط دیگر سفر کند. او برای پروژه‌ی تحصیلی خود، در درس علوم اجتماعی، توانست با بیش از صد نقطه ی جهان ارتباط بر قرار کرده و به غنای این پروژه بیفزاید. بدین ترتیب، او توانست اطلاعاتی را درباره ی ابعاد فرهنگی و شیوه‌ی زندگی جوانان ملل دیگر فراهم کند و به اطلاع همکلاسی‌های خود برساند. او نه تنها موفق شد در یک کنفرانس تخصصی، با طرح چگونگی تجربه‌ی خود، آموزگارش و دیگر آموزگاران را تحت تأثیر قرار دهد، بلکه با به کارگیری هوشمندانه‌ی خود از امکانات زبان و فرهنگ اسپرانتو، موفق گردید یکی از خوش نام ترین دانشگاه‌های معروف را برای ادامه‌ی تحصیل خود انتخاب کند.

اکنون برای این دختر جوان، نه فقط کشور خود، بلکه همه‌ی کره‌ی زمین هم چون خانه‌اش شده است. زیرا کاری که او کرد، بدون آن که چیزی را از دست بدهد، در واقع پاسخ گویی به علایقی شخصی بود؛ و همین انگیزه‌ای شد برای ارضای طبیعی حس کنجکاوی خود و یادگیری بیشتر. او فقط به افقی که معلمش، منابع و زبان مادری در برابر او گشوده بود، دست نیافت. او به نحو منحصر به فردی، موفق شد این افق را در مقایسه‌ی با سایر همکلاسی‌های خود، بسیار گسترده‌تر کند. آیا این امکانی است همسان با آموزش دروس، به کمک هر زبان و فرهنگ بیگانه؟ به واقع و به دلایل بسیاری، خیر!

یکم- زمانی که در مدرسه‌ای، کسی به فراگیری زبان و فرهنگ دیگری می‌پردازد، بیشتر به آموزش خودِ آن زبان مشغول می‌شود و این امکان را ندارد که با کسانی که با آن زبان تکلم می کنند، ارتباط برقرار کند و با فرهنگ و اندیشه‌ی آن‌ها از نزدیک آشنا شود. بخاطر سختی تکالیف، او اغلب در همان سطح یادگیری زبان و فرهنگی که درمتون درسی خلاصه می شود، باقی می‌ماند.

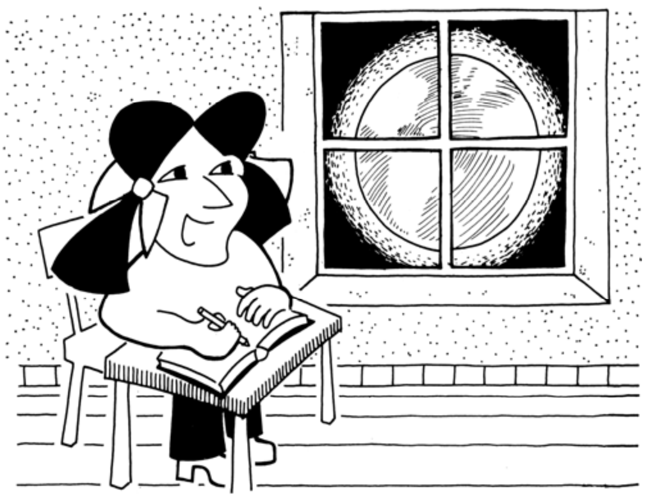
دوم- دروس زبان‌های خارجی، تقریباً به طور گریزناپذیری، درباره‌ی تفاوت‌های بین فرهنگ ها و نمایندگان آنها گفتگو می‌کنند. این گونه آموزش، دانش‌آموزان را هر چه بیشتر از فرهنگ‌های بیگانه دور می‌کند. چون، آنها خود را با زبان و فرهنگ مادری بیشتر مأنوس احساس می‌کنند و می‌خواهند که با نگاهی منفی، سایر فرهنگ‌ها را با فرهنگ خودی مقایسه کنند. اما حتی اگر این آموزش‌ها، در این رابطه، به نحو موفقیت آمیزی ارائه شوند، باز هم دنیای دانش آموز، حداکثر به آشنایی با دو فرهنگ خلاصه می‌شود. و همین می‌تواند سبب به‌وجود آمدن احساسی غیر واقعی درباره‌ی گستره‌ی دیدگاه‌ها و درک سایر فرهنگ‌ها گردد.

سوم- آموزش به‌وسیله اسپرانتو (که ماهیتاً زبانی غیر قومی است) کلاً نتیجه‌ی دیگری را به همراه دارد. دانش‌آموزان به‌وسیله همان زبانی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند که در سطح روان‌شناختی یک سانی قرار دارد. اسپرانتو زبان کسی است که آن را می‌داند،

نه گروه بیگانه‌ای دیگر، که آنها همیشه بر آن بیشتر از ما مسلط هستند. پس زبان آموزان، ترسی از اشتباه در سخن گفتن ندارند تا مبادا احترام خود را نزد سخنگویانی که از بدو تولد به آن زبان حرف می زنند از دست بدهند. سخنگویان تلاش می‌کنند آن را به‌صورت دقیق به‌کار برند، بی آنکه بدانند آیا واقعا درست به کارش گرفته اند یا خیر.

چهارم – و شاید مهم‌ترین مورد- تبادل هم سطح تجربیات و ایده‌های آموزندگان است. در آموزش های مرسوم زبان های بیگانه، شاید نه جنبه های جالب و سرگرم کننده، که تفاوت‌های نسبتا اندک فرهنگ های گوناگون، برجسته می‌شود. اگر چه این موارد (در آموزش‌های اسپرانتو) نادیده گرفته نمی شوند، دانش‌آموزان، به‌طور طبیعی، به درک آن ارزش های جهانی دست خواهند یافت که در میان آن ها به طور مشترک وجود دارد و آن‌ها را به یک دیگر متصل می‌کند. این آموزندگان، بیشتر مایل خواهند بود احساسات صلح‌گرایانه داشته باشند؛ احترام، عشق و لذت از داشتن ارتباط با سایر جوانانی را تجربه کنند که منطقا دارای تجارب، آرزوها و آمال بسیار هم گونی هستند؛ درست به سان هم سن و سالانی که در یک خانواده، از یک تیره‌ی انسانی زندگی می‌کنند.

بر اساس درک احترام آمیز متقابل، دانش آموزان تحت راهنمایی‌های آموزگار خود، امکان خواهند داشت به آزمونِ پیش داوری‌ها و نگرش‌های خاص قومی خود، حتی در درون جامعه‌ی خویش، بپردازند. آن ها قادر خواهند بود به درکی از تاریخ نائل شوند که به آن نمی‌توان به سادگی، هم چون فهرستی از تاریخ ها و وقایع رخداده‌ای نگاه کرد که درباره‌ی آن‌ها تحقیق شده است و افراد معمولی هم به‌راحتی و بدون تفکر آن را می‌پذیرند. در چنین شرایطی، تاریخ قومی، می‌تواند از هویت و گذشته‌ی خود، تصویری ذهنی و خودساخته در جهان امروز، بسازد. تصویری که نه فقط شامل تلاش‌های مثبتی است که آن قوم برای حفظ زندگی خود، بدان دست یازیده است و می‌تواند احترام مردم خودی و دیگران را برانگیزاند، بلکه شامل نگاه‌های منفی نفرت بار و جنگ طلبانه‌ای است علیه مردمی که ظاهرا امنیت ما را تهدید می کنند. مثلا: به‌خوبی می‌توان دید که چگونه درباره‌ی یک موضوع مشخص سیاسی گفتگو می‌شود؛ یا درباره ی یک مشکل تاریخی، در میان کشورهایی که زمانی روابط تاریخی با یک دیگر داشته‌اند؛ به‌عنوان مثال: انگلیسی‌ها و اسپانیایی‌ها، درباره‌ی درگیری‌ها واختلافات قرن شانزدهم خود؛ و آمریکایی‌ها و مکزیکی‌ها، درباره ی حقوق قلمروی دو ملت در عصر مدرن کنونی.

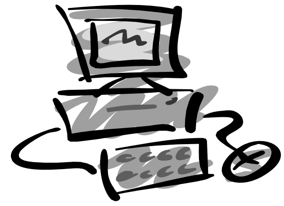


طرح از Francisco L.Veuthey

جهان فردای ما، می‌بایستی مطلقا، جهانی فرا قومی و فراملی باشد. زیرا تغییرات غیرقابل اجتناب در روابط بین‌المللی، به آن چنان جهش‌های سریعی منجر شده است که سیستم‌های آموزشی موجود را پشت سر نهاده است. امکانات تکنولوژیکی، اکنون ارتباطات آسان و سریع بین‌المللی را ممکن گردانیده است. با بهره‌گیری از تکنولوژی شبکه‌ی مخابراتی (اینترنت)، که بر راه‌های گسترده‌ی ارتباطی موجود، افزوده است، زبان بین‌المللی خواهد توانست درهای آموزش بی‌واسطه‌ی فراملی واقعی خود را در گستره ی پهناورتری بگشاید. برای چنین هدفی، زبان تنها وسیله‌ای است که می‌تواند پشتیبان پیشرفت مورد نظر باشد. تنها، به وسیله‌ی اسپرانتو، هر دانش آموزی، بی‌هیچ وقفه‌ای خواهد توانست از آموزش زبان به بهره‌گیری از زبان فرا رود. تنها، از طریق آموزش اسپرانتو می‌توان در شادیِ ساختنِ پلی به‌سوی احترام به نمایندگان همه‌ی زبان های قومی، ملت ها و فرهنگ‌های گوناگون، بر اساس اشتراکات انسانی و برادری میان انسان‌ها، مشارکت داشت. ★

Interreto
اینترنت

دنیای اینترنت



صفحه‌ی اینترنت جزء جدایی ناپذیر مجله ما خواهد بود. بنا داریم به زبان ساده، مطالبی را درباره‌ی تارعنکبوت جهانی که به اسپرانتو مربوط می‌باشند، به اطلاع شما برسانیم. اقیانوسِ شگفت انگیزِ اینترنت بی‌نهایت وسیع است. هر روز، هزاران سایت و گروه خبری پدید می‌آیند که امکان اطلاع و بررسی آنها عملا از توان ما خارج است، اما با توجه به علائق و گرایش‌های خود می توان از برخی از آنها بهره‌مند شد.

اینترنت گردی!

در این قسمت، بهترین سایت‌های اسپرانتویی را برای شما معرفی خواهیم کرد.

www.esperanto.net

دربردارنده‌ی اطلاعات گوناگون به بیش از ۵۸ زبان، درباره‌ی اسپرانتو.اطلاعات گوناگون درباره ی موضوعات متنوع به زبان اسپرانتو

www.uea.org

سایت رسمی انجمن جهانی اسپرانتو. اطلاعات درباره‌ی انجمن به شش زبان اسپرانتو، روسی، انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی و آلمانی. امکان دسترسی به آخرین خبرهای انجمن. لیست اعضای هیأت رئیسه و کمیته‌ی مرکزی انجمن و ... .

www.esperanto.be

سایت رسمی انجمن اسپرانتو بلژیک با طراحی ساده و کاربرد آسان برای کاربران. دارای لیست کاملی از اطلاعات تخصصی به اسپرانتو و لیست کامل بهترین سایت‌های اسپرانتویی.

آشنایی با یکی از ده‌ها امکاناتی که اینترنت بطور مجانی در اختیار ما می‌گذارد!

گروه خبری یا dissendolisto (به انگلیسی mailgorups)، این امکان را به ما می‌دهد که از طریق پست‌الکترونیکی پیام خود را به گیرندگانِ بخصوصی ارسال کنیم بدون آنکه نشانی گیرندگان خود را بدانیم! یا نیازی باشد که به تک تک آن ها پیام خود را بفرستیم.گروه‌های خبری با گرایش های گوناگون در شبکهٔ تارعنکبوتی(اینترنت) وجود دارند که تقریبا کارکرد همه‌ی آنها یکسان می‌باشد:

۱ – با ارسال یک نامه درخواست عضویت می‌کنید. ۲ – نامه‌ای به‌طور خودکار، از مدیر گروه دریافت می‌کنید که در آن از شما خواسته می‌شود با ارسال مجدد آن نامه به فرستنده، درخواست عضویت خود را تکرار کنید(و بدین وسیله، شما مورد شناسایی قرار می‌گیرید) ۳ – پس از ارسال مجدد نامه بطور خود کار، نامه‌ای از مدیر گروه دریافت می‌کنید که به شما خوش آمد می‌گوید!

عضویت در گروه‌های خبریِ اینترنتی به همین آسانی است!

از زمستان ۱۳۷۹ سبزاندیشان چهار گروه خبری را راه اندازی کرده است که نشانی پست الکترونیکی آن‌ها عبارت است از:

Irana-Esperanto-Centro@yahoogroups.com

اخبارِ فعالیت‌های اسپرانتو در ایران؛ تبادل نقطه نظراتِ و دیدگاه‌های افراد درباره مسائل مختلف مرتبط با زبان اسپرانتو به زبان اسپرانتو

Sabzandishan@yahoogroups.com

(به زبان فارسی) گزارش فعالیت‌های سبزاندیشان به زبان فارسی؛ برای کسانی که به اسپرانتو آشنایی ندارند، اما علاقه‌مند به پیگیری و دریافت خبرهایی در باره‌ی آن هستند، این گروه خبری مفید خواهد بود.

ilei-ir@yahoogroups.com

گزارش‌های ویژه درباره‌ی فعالیت‌های آموزشی سبزاندیشان

IREJO@yahoogroups.com

گروه خبری ویژه بخش جوانان سبزاندیشان

فرمول درخواست عضویت:

برای درخواست عضویت در گروه‌های اینترنتی، از این فرمول استفاده می‌شود:

سرویس دهنده@subscribe– نام گروه

مثلا در مورد گروه ردیف۲ (Sabzandishan)،اگر می‌خواهیم در خواست عضویت دهیم به این نشانی یک نامه ی بدون متن ارسال می کنیم : Sabzandishan-subscribe@yahoogroups.com

ادامه‌ی این روند در آغاز این نوشتار توضیح داده شده است. به یاد داشته باشید که این روش در مورد همه‌ی گروه‌ها ی اینترنتی یکسان می‌باشد و فقط نام گروه و نشانی سرویس دهنده است که تغییر می‌کند.



درخواست خروج از گروه‌های خبری:

برای درخواست خروج مثلا از گروه ردیف ۲،

۱.نامه ای برای Sabzandishan-unsubscribe@yahoogroups.com بفرستید.

۲.بلافاصله، به‌طور خودکار نامه‌ای از طرف مدیر گروه برای شما ارسال می‌گردد و طی آن، درخواست می‌شود که اگر می‌خواهید از گروه خارج شوید آن نامه را دوباره به فرستنده ارسال کنید (replay کنید!) پس از ارسال مجدد آن نامه شما خودبه‌خود از گروه حذف خواهید شد و دیگر نامه‌ای دریافت نخواهید کرد، مگر این که دوباره درخواست عضویت کنید.

چگونه به گروه نامه بفرستم؟

شما زمانی می‌توانید به یک گروه نامه بفرستید که عضو آن گروه باشید! اگر مثلا عضو ردیف ۲ هستید، با ارسال نامه به Sabzandishan@yahoogroups.com همه‌ی اعضای گروه، نامه‌ی شما را دریافت خواهند کرد.

نشانی اختصاصی در @esperanto.org

امروزه شرکت‌های زیادی هستند که نشانی پست الکترونیک مجانی می‌دهند. داشتن این‌گونه نشانی ها، مثل این است که شما پیراهنی با مارک سیگاری خاص بپوشید، درحالی‌که اصلا از سیگار خوشتان نمی آید! اگر می‌خواهید پیراهن تبلیغاتی بپوشید چرا آن پیراهن، تبلیغِ اسپرانتو نباشد؟

هرکسی با ارسال یک درخواست به admin@esperanto.org می‌تواند نشانی اختصاصی خود را داشته باشد. در واقع، این سرویس یک نشانی مجازی است که همانند"برچسب" عمل می‌کند.

مزیت‌های داشتن نشانی در @esperanto.org

۱. نشانی شما به یاد ماندنی‌تر خواهد بود(مثلا نشانی من reza@esperanto.org است. آیا این نشانی به سادگی فراموش شدنی است؟!)

۲. با تغییر سرویس‌دهنده‌ها، نشانی شما تغییر نخواهد کرد! (کافی است یک روز قبل از تغییر سرویس دهنده‌ی خود، نشانی جدید را به admin@esperanto.org اطلاع دهید تا نامه های شما به نشانی سرویس دهنده‌ی جدید ارسال شود.

مراحل ثبت نام برای داشتن نشانی در @esperanto.org

۱.شما دارای نشانی پست الکترونیکی نزد یک سرویس دهنده یا یک نشانی(حتی مجانی مثل Yahoo) هستید.

۲. نامه‌ای به admin@esperanto.org می‌نویسید و درخواست اختصاص نشانی می‌کنید(نام یا نام خانوادگی یا هر نام دیگری که مورد نظر شماست. البته مشروط بر این که، قبلا نام مورد نظر شما برای کس دیگری در esperanto.org اختصاص نیافته باشد. مثلا reza@esperanto.org ، چون قبلا درج شده است کس دیگری نمی‌تواند درخواست اختصاص چنین نشانی‌ای را داشته باشد)

۳. در نامه‌ی درخواست خود شما باید نشانی پست الکترونیکی را که می‌بایستی نامه‌های شما به آن فرستاده شوند به روش زیر ارسال کنید:

reza@esperanto.org > torabi@mail.com

معنای جمله‌ی فوق این است که، همه‌ی نامه‌هایی که به نشانی reza@esperanto.org ارسال می‌شوند به طور خودکار به نشانی torabi@mail.com خواهند رفت. و اگر نشانی من بعدا از torabi@mail.com به یک نشانی دیگری مثلا torabireza@yahoo.com تغییر پیدا کند، من باید قبل از تغییر، نامه ای به admin@esperanto.org بنویسم و نشانی جدید خود را برای دریافت نامه‌های خود اعلام کنم. ★

برگ اشتراک فصلنامه فرهنگی سبزاندیشان

نام: نام خانوادگی: تاریخ تولد: شغل:

نشانی:

کد پستی:

تاریخ: امضا :

حق اشتراک سالیانه: ۲۰۰۰۰ ریال

روش پرداخت: حساب جاری ۴۰۱۸۱۶۱۷ بانک رفاه کارگران شعبه ۱۴۰ پاسداران به نام فریبا نوری‌مجد

Instruado
آموزش

آموزش اسپرانتو

تهیه و تنظیم : گروه آموزشی سبزاندیشان



مقدمه

یکی از سؤالاتی که بسیار مطرح می‌شود این است که اگر اسپرانتو فقط ۱۶ قاعده دارد، پس دیگر چه نیازی به کتابهای دستورزبان و موشکافی گرامری آن داریم؟ در پاسخ باید گفت که این ۱۶ قاعده که در سال ۱۸۸۷ به عنوان اساس و شالوده‌ی دستورزبان اسپرانتو معرفی شدند، تنها نشانگر میزان تکامل یافتگی و رشد این زبان هستند و در آموزش زبان اسپرانتو نقش راهبردی یادگیری زبان را به عهده دارند. همه‌ی ما باید بپذیریم که لباس یکسالگی‌مان را در ده سالگی نمی‌توانیم بپوشیم، اما مهم است به خاطر داشته باشیم که این لباس برای کودک دیگری قابل استفاده است.

ضمن این که زبان، ساختاری بسیار گسترده، وسیع و در عین حال پیچیده دارد، قاعده‌مند کردن و عمومیت بخشیدن قواعد آن و بیان اصول اولیه در چند بخش کوتاه کمک بسیار عمده‌ای در شکل بخشیدن به درک عمومی از زبان و مکانیزمهای ساختاری آن می‌نماید. در این سلسله مطالب آموزشی در نظر داریم اصول گرامری زبان اسپرانتو را به طور کامل بررسی کنیم و علاوه بر آموزش، نکات ابهام را رفع نماییم. برای رسیدن به این هدف، کتاب **"دستورزبان تحلیلی کامل اسپرانتو" (Plena Analiza Gramatiko de Esperanto)** *به عنوان مرجع در نظر گرفته شده است.*

الف- الفبا

شکل نوشتاری حروف و کلمات (Ortografio)

الفبای زبان اسپرانتو دارای ۲۸ حرف است. هر یک از این حروف به دو شکل **بزرگ** (majusklo) و **کوچک** (minusklo) می‌تواند ظاهر شود.

Majuskloj: A B C Ĉ D E F G Ĝ H Ĥ I J Ĵ K L M N O P R S Ŝ T U Ŭ V Z

Minuskloj: a b c ĉ d e f g ĝ h ĥ i j ĵ k l m n o p r s ŝ t u ŭ v z

نکته: حرف ŭ تقریباً همیشه بعد از یک حرف دیگر (عموماً a یا e) می‌آید. هرچند استفاده از آن در ابتدای کلمه نیز منعی ندارد. مثلاً کلمه ژاپنی ویهو (Ŭej-ho) در پاراگراف اول کتاب تمرینات بنیادی (Fundamenta Ekzercaro) نام حروف به این شکل آمده است:

Aa(آ) Bb(بُ) Cc(تسُ) Ĉĉ(چُ) Dd(دُ) Ee(اِ)

Ff(فُ) Gg(گُ) Ĝĝ(جُ) Hh(حُ) Ĥĥ(خُ) Ii(ئی)

Jj(یُ) Ĵĵ(ژُ) Kk(کُ) Ll(لُ) Mm(مُ) Nn(□نُ)

Oo(اُ) Pp(پُ) Rr(رُ) Ss(سُ) Ŝŝ (شُ) Tt(□تُ)

Uu(ئو) Ŭŭ(وْ) Vv(و) Zz(زُ)

این نام‌ها در هجی کردن حروف نیز به کار می‌روند (مثل ktp که هجا میشود kotopo کُتُپُ به معنی *"از این قبیل"*). با وجود این در کاربردهای علمی، این نام‌ها خیلی مناسب نیستند، زیرا حرف صدادار O و شکل‌گیری باقاعده غیرقابل انعطاف این نام‌ها، تشخیص بین آنها را در بعضی موارد مشکل می‌سازد. (مثل mo و no ، ĵo و ŝo ، و یا در بیان فرمولهای شیمی مثل COOH و ...). به این دلیل سیستم‌های نامگذاری دیگری برای کاربردهای تخصصی پیشنهاد شدند که به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند. دسته اول سعی دارد در چهارچوب بنیادی زبان اسپرانتو باقی بماند، درحالیکه هدف عمده دسته دوم نزدیکی بیشتر به نام الفباهای دیگرزبان‌ها و در نتیجه عمومیت بخشیدن به الفبا می‌باشد.

یکی از تفاوت‌های عمده الفبای اسپرانتو با زبان‌های لاتینی حذف چهار حرف q، w، x، و y است. از آنجا که این حروف بعنوان نماد در رشته‌های مختلف از جمله ریاضی به کار می‌رود، در اسپرانتو نیز با همان ارزش استفاده می‌شوند. نام این حروف به ترتیب kuo، duobla vo، ikso، i greka یا ipsilono است. اما به عنوان حرف، در اسپرانتو آنها را با الفبای اسپرانتو می‌نویسند: q را با k، w را با v، x را با ks، و y را با i نمایش می‌دهند. حروف یونانی نیز که به عنوان سمبل در ریاضیات و سایر رشته‌ها بکار می‌روند به این شکل خوانده می‌شوند:

Alfa, beta, gama, delta, epsila, dzeta, eta, teta, jota, kapa, lambda, mu, nu, ksi, omikra, pi, ro, sigma, taŭ, upsila, fi, ĥi, psi, omega

(psila، mikra، و mega خود به عنوان صفت بوده و به ترتیب به معنای نازک، کوچک، و بزرگ می باشند).

نکات فوق چکیده تمام آنچه را که به شکل صحیح نوشتاری حروف در اسپرانتو مربوط می‌شود در بر می‌گیرد. البته نکات ناچیز دیگری نیز وجود دارد که ذکر آن‌ها در این نشریه لازم نمی‌باشد. در شماره‌ی آینده به آیین نگارش و نقطه‌گذاری در اسپرانتو خواهیم پرداخت.

★

Raporto
گزارش



گزارش سفر به کره‌ی جنوبی

نیره
ابراهیم پور

کنگره‌ی آسیایی اسپرانتو که هر سه سال یک بار در یکی از کشورهای آسیایی برپا می‌شود؛ امسال در کره برگزار شد و خوشبختانه من به پیشنهاد مدیر مؤسسه سبزاندیشان به‌عنوان نماینده‌ی این مؤسسه و با حمایت برگزارکنندگان این کنگره به این کشور سفر کردم. از تاریخ سوم مردادماه ۱۳۸۱ یعنی از هنگامی که قرار شد به این سفر بروم تا زمانی که با کمک‌های بی‌دریغ دست‌اندرکاران این سفر مقدمات رفتن من آماده شد، ٤ هفته طول کشید. در تاریخ ۲۰ اگوست ۲۰۰۲ با گذر از مالزی به کره پرواز کردم و پس از دو روز رأس ساعت ۷ صبح روز۲۲ اوت ۲۰۰۲ وارد کره شدم. در فرودگاه، میزبانان خود را ملاقات کردم و آنان مرا به محل برگزاری کنگره راهنمایی کردند.



هیأت رییسه‌ی کنگره سوم آسیایی اسپرانتو Foto: Kompleze de ***KAEM***

سومین کنگره آسیایی با موضوع «تفاهم بین فرهنگ‌ها» از ۲۳ اوت ۲۰۰۲ آغاز شد و تا ۲٦ اوت ۲۰۰۲ طول کشید. در این کنگره ٥۰٦ اسپرانتودان از ۱٦ کشور شرکت کرده‌بودند. (آلمان، هندوستان، پاکستان، ویتنام، ژاپن، چین، کره و ...)

در اولین روز، کیف‌هایی بین شرکت کنندگان پخش شد که در آنها کتابچه‌ی کنگره به همراه کارت شماره‌ی کنگره و حتی برگه‌ای درباره‌ی زبان سلام (طرح ابتکاری آموزش اسپرانتو به پناه‌جویان افغانی در ایران) و نقشه‌هایی از شهر سئول وجود داشت.

در طول اولین روز، اسپرانتودانان با یکدیگر آشنا شدند و هدایایی بین خود ردوبدل کردند، هدایایی که بیشترشان از کارهای دستی بودند. سپس در نشستی غیررسمی (بدون حضور اعضای KAEM*) نماینده‌های کشورهای مختلف عرض سلام کردند و در این هنگام بود که شرکت‌کنندگان از نامزدی ایران و نپال برای برگزاری کنگره‌ی چهارم مطلع شدند.

برای بسیاری از اسپرانتودانان بسیار جالب بود که می‌دیدند دختر جوانی به‌عنوان نماینده‌ی ایران در کنگره شرکت کرده‌است و نیز بسیار کنجکاو بودند بدانند چرا در ایران بیشتر، جوانان مایلند اسپرانتو یاد بگیرند و چه تعداد اسپرانتودان در ایران وجود دارد؟

در دومین روز، در نشست تخصصیِ اعضای KAEM، نمایندگان ایران و نپال را دعوت کردند تا درباره‌ی جنبش اسپرانتو در این دو کشور بیشتر بدانند. من نیز درباره ی تاریخ جنبش اسپرانتو در ایران، و درباره‌ی اولین انجمن و شمار تقریبی اسپرانتودانان ایران سخن گفتم.

پس از نشست مذکور، نشست عمومی آغاز شد و طی آن نشست ابتدا اعضای KAEM خود را معرفی کردند، سپس نمایندگان کشورهای مختلف ازسوی کشورهای خود سلام گفتند. من نیز از سوی اسپرانتودانان ایرانی این‌گونه صحبت کردم:

«هم‌آرمان‌های گرامی!

من از سوی اسپرانتودانان ایران و به ویژه کانون اسپرانتو ایران به شما درود می‌فرستم امیدوارم سومین کنگره‌ی آسیایی با موفقیت به اهدافش برسد. کنگره ای که اینک دیگر یکی از بزرگترین کنگره‌های سنتی برای کمک به پیشرفت اسپرانتو، نه فقط در کشور ما بلکه در بسیاری از کشورهای آسیایی شده‌است. اسپرانتو در طی سال های اخیر به‌خوبی در ایران رشد کرده‌است به‌طوری که به خود جرأت می‌دهیم تا شما را برای برگزاری کنگره‌ی آسیایی

بعدی به وطن خود دعوت کنیم. از صمیم قلب موفقیت این کنگره را آرزو مندم.»

در سومین روز کنگره وقتی به پشت تریبون دعوت شدم، پیام دبیرکل مرکز اسپرانتو ایران را خواندم:

«شرکت کنندگان عزیز سومین کنگره‌ی آسیایی اسپرانتو!

از سوی اسپرانتودانان ایران به شما درود می‌فرستم و کنگره‌ی پربار و موفقی را در کره آرزو دارم. شکی نیست که ایران شمار زیادی اسپرانتودان دارد. این واقعیت را فعالیت‌ها و مشارکت‌های آنان در فعالیت های مختلف مربوط به جنبش اسپرانتو نشان می‌دهد و به رغم آن متأسفانه ما هیچگاه کنگره‌ی ملی نداشته‌ایم و ایران به نوعی، بخشی به‌دور مانده از اسپرانتودانان است که اسپرانتودانانش احتمالا کمترین ارتباط را با دیگر اسپرانتودانان جهان دارند. این که ما نمی توانیم گردهمایی‌های زیادی ترتیب دهیم بیشتر بخاطر مسایل اقتصادی و سیاسی است. ولی اینک زمان آن فرارسیده است که این روش تغییر یابد. ما اینک نامزد برگزاری کنگره‌ی آسیایی بعدی در ایران شده‌ایم. چهارمین کنگره ی آسیایی در سال ۲۰۰۵ برگزار خواهد شد و ما زمانی سه ساله برای سازماندهی و آماده سازی داریم.

طی این سه سال ما کنگره‌های ملی خود را برپا خواهیم کرد. اولین کنگره‌ی ملی ما در سال آینده برپاخواهد شد. ما شما را برای شرکت در آن دعوت می نماییم. امیدوارم نامزدی ما برای کنگره‌ی آسیایی چهارم موردتأیید قرار گیرد. در آن صورت می‌توان باور داشت که کنگره ای آسیایی است، نه کنگره‌ای منطقه‌ای برای آسیای خاوری. همچنین موضوع پیشنهادی ما برای کنگره‌ی چهارم آسیایی به این قرار است: «اسپرانتو، کشورهای آسیایی، بستر روابط فی‌مابین» . با بهترین آرزوها برای موفقیت کنگره».

پس از قرائت پیام، نمایندگان نپال، ژاپن و ویتنام سخن گفتند. بلافاصله پس از پایان این نشست، نشستی کاری تشکیل شد مشتمل بر اعضای KAEM و نمایندگان نپال و ایران تا طی آن، محل برگزاری کنگره‌ی آینده تعیین شود. ابتدا از من خواستند تا کمی از فعالیت های انجمن اسپرانتو ایران سخن بگویم و من به طور خلاصه از فعالیت‌هایمان صحبت کردم.

من نام سازمانمان را یادآوری کردم، از دوره‌های آموزش حضوری و غیرحضوری سخن گفتم، از برنامه‌های گلگشت، درباره‌ی آگهی‌های منتشره در نشریات جوانان به منظور شناساندن زبان بین المللی ، سازماندهی گردهمایی‌های مختلف در طول سال، جایگاه‌های اینترنتی مثل IRECO و غیره، چاپ فرهنگ اسپرانتو – فارسی استاد آذری، تشویق اسپرانتودانان خارجی برای سفر به ایران، از جمله فعالیت آقای خیرخواه که باعث شد ۱۵ ژاپنی برای دیدار از ایران بیایند. گرفتن مجوز اولین نشریه ی دوزبانه‌ی اسپرانتو-فارسی ، طرح زبان سلام به ابتکار آقای محمدرضا ترابی، اهداف طرح زبان سلام و فعالیت‌های اسپرانتودانان ایرانی در رابطه با آن مانند: تشکیل چهار کلاس در مشهد و تهران برای پناه‌جویان افغان.در نهایت در روز چهارم کنگره، اعضای KAEM در نشست عمومی به شرکت‌کنندگان سومین کنگره اعلام کردند که کنگره‌ی بعدی در کشور نپال برپا خواهد شد. بدین ترتیب سومین کنگره‌ی آسیایی پایان یافت.

من پس از پایان کنگره ۱۰ روز نزد اسپرانتودانان کره‌ای ماندم و سپس در روز ششم سپتامبر به ایران بازگشتم. در اینجا لازم است از کسانی که برای انجام این سفر به من کمک کردند تشکر کنم . سفری که تجربیات فراوانی در اختیارم گذاشت چه شخصی و چه در رابطه با فعالیت‌های اسپرانتو. ★

*KAEM (Komisiono pri Azia Esperanto-Movado)
کمیسیون آسیایی سازمان جهانی اسپرانتو



اعضای KAEM در نشست رسمی کنگره سوم آسیایی اسپرانتو

Foto: kompleze de KAEM

خبرها
Novaĵoj

روز زامنهوف در تهران



Foto: Reza Torabi

روز یکشنبه ۲٤ آذرماه به مناسبت یک صد و چهل و سومین سالگرد تولد دکتر زامنهوف در سراسر جهان انجمن های اسپرانتو، برنامه‌هایی را تدارک دیدند.

در دفتر موسسه سبزاندیشان نیز ٤۵ نفر از اسپرانتودان‌های تهرانی گردهم آمدند تا ضمن گرامی‌داشت زادروز زامنهوف، تجدید دیداری با هم داشته باشند.

تنی چند از اسپرانتودانان سخنان کوتاهی را ایراد نمودند از جمله: رضا ترابی – دکتر کرام الدینی و دکتر صیادپور. ضمنا دفتر جدید موسسه سبزاندیشان نیز بطور رسمی در این روز بازگشایی شد.

کلاس آموزش اسپرانتو در دانشگاه مازندران

کلاس آموزش اسپرانتو از روز دوشنبه ٤ آذرماه ۱۳۸۱ در دانشکده علوم انسانی - دفتر مطالعات زنان- دانشگاه مازندران شروع شد.
این کلاس توسط خانم دکتر زهرا (آذر) کریمی – استاد رشته اقتصاد - رییس هیات مدیره‌ی موسسه‌ی سبزاندیشان هدایت می شود.

آموزش مکاتبه‌ای اسپرانتو از طریق اینترنت

علاقه مندان به آموزش زبان اسپرانتو از طریق اینترنت مي توانند از دوره‌ی مکاتبه‌ای آموزش زبان اسپرانتو که توسط انجمن آموزگاران اسپرانتودان ایران تهیه شده است استفاده کنند.
این دوره‌ی مکاتبه‌ای با همکاری انجمن جهان وطنی فراهم شده است. برای دریافت اطلاعات بیشتر و دسترسی به دوره‌ی آموزش رایگان مکاتبه‌ای علاقه مندان می توانند به نشانی www.esperanto.persianblog.com مراجعه کنند.

کلاس آموزش اسپرانتو در دانشگاه شهید باهنر کرمان

کلاس آموزش اسپرانتو در دانشگاه شهید باهنر کرمان- دانشکده علوم- انجمن علمی زیست شناسی در آذر ماه ۱۳۸۱ شروع شد.
هدایت این کلاس را سعید سرداری دانشجوی رشته زیست شناسی دانشگاه فوق به عهده دارند.

پایان نامه درباره‌ی زبان اسپرانتو

خانم نگین صراف دانشجوی دوره‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران مرکزی - در رشته‌ی زبان‌شناسی همگانی، موضوع پایان نامه خود را با عنوان ***" پژوهشی بر تاریخچه زبان‌های ساختگی و ساختار شناسی زبان اسپرانتو"*** ارائه نمود که در تاریخ ۱۸/۱۰/۱۳۸۰ با نمره ۵/ ۱۷ و درجه بسیار خوب مورد تصویب قرار گرفته است.
پژوهشنامه‌ی نگین صراف از معدود پژوهش‌های دانشگاهی درباره‌ی زبان اسپرانتو در ایران است.

آموزش اسپرانتو ویژه‌ی نابینایان

موسسه‌ی حمایت از نابینایان و ناشنوایان ایران (تلفن ۳۳۵۸۳۸۲) برای نخستین بار در ایران اقدام به برگزاری دوره های آموزش اسپرانتو برای نابینایان نموده است که اولین دوره‌ی آن توسط آقای ساعد در آذر ماه سال جاری در خانه فرهنگ قاسم آباد واقع در خیابان دماوند تهران برگزار گردید.



Foto :Ali Reza Dowlatshahi

آقای ساعد عباسی(ردیف آخر نفر اول از سمت چپ) به همراه سه نفر از زبان آموزان نابینای اسپرانتو و مدیر عامل موسسه حمایت از نابینایان - آقای بهزاد هاشمیان نفر سوم ردیف آخر از سمت چپ- در دیدار از دفتر سبزاندیشان روز پنج شنبه سوم بهمن ماه ۱۳۸۱

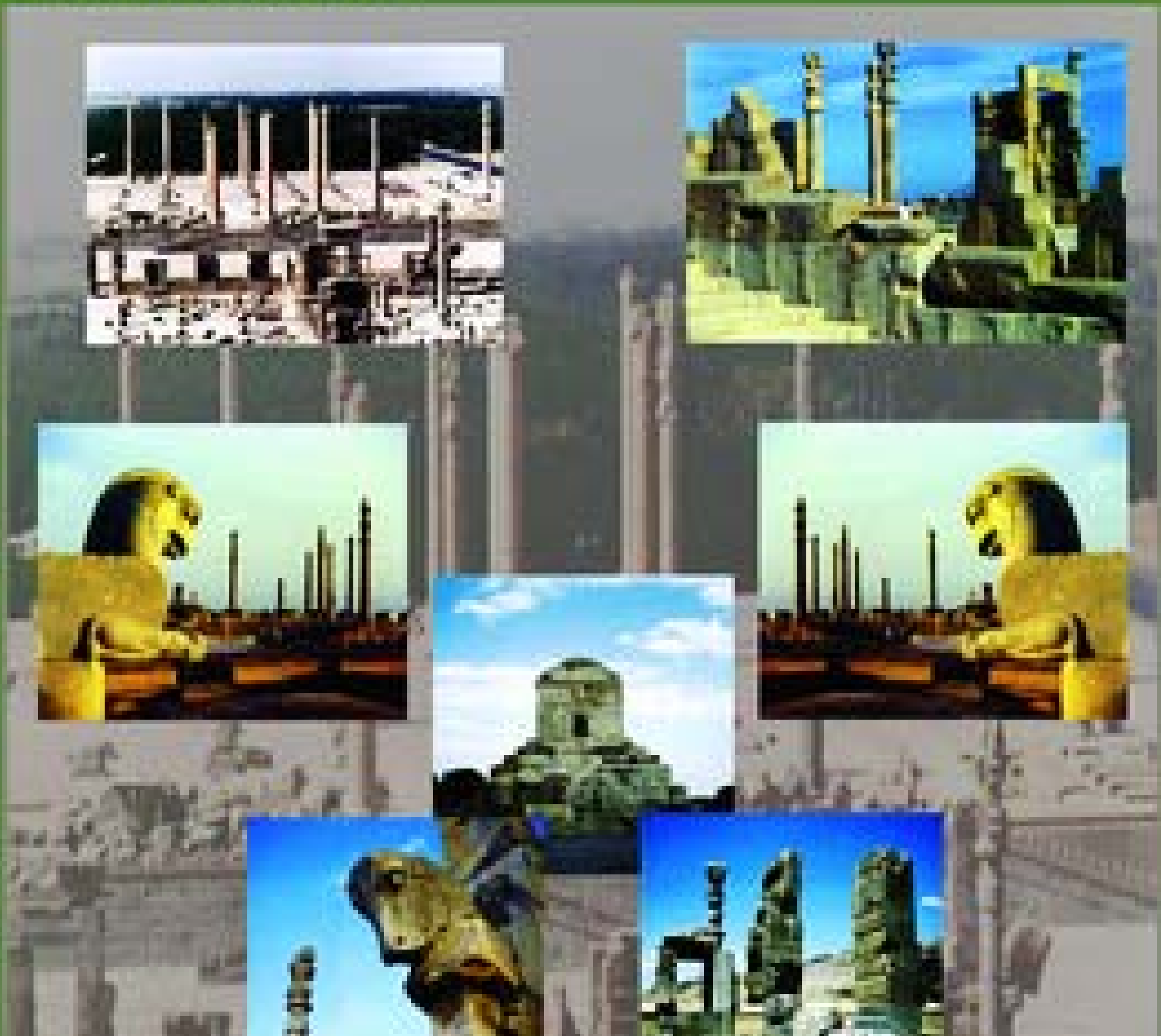
Pajam-e

Sabzandiŝan

Kultura sezon-revuo en la persa kaj Esperanto

N-o: 2 Jaro: 1 Vintro 2003

- Persepoliso
- Irana literaturo



Je la nomo de Dio

Pajam-e

Sabzandiŝan

(*Mesaĝo de Verdpensuloj*)
Kultura sezon-revuo en E-o kaj la persa

Respondeca direktorino :
Fariba N. Maĝd
Ĉefredaktoro :
M. Reza Torabi



Kovrile: ***Bildoj rialte Persepolo***

•

Eldonaj aferoj :
Reza Haĝihasanlu
Eksterlanda abonantara afero:
Hamzeh Shafiee

Adresoj:
P.O.Kesto 17765-184,
Tehran, Iran
Telefono : (0098 21) 7437138
Fakso : (009821) 7463812
TTT-ejo : www.sabzandishan.com
Retpoŝto: info@sabzandishan.com

•

Bonvenas eseoj, artikoloj, raportoj kaj kontribuaĵoj kondiĉe ke ili ne estu publikigitaj ie ajn .
Bonvenas kultur-temaj kontribuaĵoj.
Ni aperigas kaj Perse kaj E-e nur unua foje prezentitaĵojn.

Enhavo:

Persa parto :

Arte
هنری

Faĝr Film-Festivalo

Mahsan Seifodin kaj Keyhan Sayadpour

De antaŭ 20 jaroj, ĉiu jare dum la festoj de la venko de irana revolucio (inter la 30-a de januaro ĝis la 10-a de februaro, Faĝr tagdeko) organiziĝas la plej elstara irana kinfestivalo, Faĝr Film-Festivalo (FFF). Antaŭ 20 jaroj, la unua FFF okazis en la tiama militanta Irano, etoso ne konforma al arta okazaĵo. La neniam anoncita aŭ konigita juĝistaro de la unua FFF deklaris ke neniu filmo aŭ persono meritas ricevi premion. Oni apenaŭ povis antaŭvidi dudekjariĝon de la juna festivalo, precipe pro la tiama morto de aliaj festivaloj antaŭ ties duaj aŭ triaj datrevenoj. La dua FFF tute ne similis al la unua estante malgranda kaj loka; kvazaŭ iu alia festivalo estus naskita. Sed tiu malgrandiĝo estis oportuna pro ĝia konformo al tiamaj eblecoj kaj potencoj.

FFF-oj kreskis unu post la aliaj kaj grandiĝis samtempe kun la evoluo de irana kinarto. Ekde la 4-a FFF, la festivalo internaciiĝis per la aldono de tri neiranaj filmaj sekcioj. Unu el tiuj tri, "infana kaj junulara kino" fariĝis sendependa festivalo tri jarojn poste. Dum la pasintaj dudek jaroj, irana kino progresis kaj samtempe FFF fariĝis neseparebla parto de tiu kino, ties spegulo kaj ilo por ties evoluo. Ĉiuj iranaj filmproduktantoj sendepende de la vidpunktoj deziras ke iliaj produktaĵoj sursceniĝu dum FFF pro la atento de ĉiuj kinartistoj kaj kinemuloj al tiu okazaĵo. Eĉ la nova kaj neregistara "Festo de Kino-Domo" ne sukcesis superi FFF-on. Malgraŭ la vintra klimato dum la festivalo, ĉi-jare longaj vicoj da fervoraj kinemuloj staras antaŭ kinejoj de la festivalo, speciale favore la filmoj de famaj iranaj reĝisoroj. Por la preskaŭ ĉiuj iranaj kinartistoj kaj la plejmulto de kinemuloj, FFF estas irana kino. ★



Foto: ***"Mi, Tarane, estas dekkvinjara"***, *gajninto de tri premioj dum 20-a FFF pro la plej bona reĝisoro, la plej bona scenaro kaj la plej bona aktorino de ĉefa rolo*

Estimataj !

Jen la 2-a numero de nia revuo!

Aperigi revuon en lando kiel la nia similas naĝi kontraŭ fluad-direkton. De longa tempo Irana esperantistaro suferis pro la manko de komunikilo kaj nun post longa procedado ni havas publikan tribunon kiu ebligas nin prezenti nian movadon al Irana socio.

Fakte ni celas du ĉefajn direktojn aperigante la revuon:

- Informadi al la perslingva mondo pri E-o, E-movado kaj E-kulturo.
- Prezenti Iranan kulturon al la E-mondo.

Nian agadon neniu subtenas kaj tute memstare kaj sendepende ni aperigas la revuon kaj tio signifas ke nia plua ekzisto forte dependos al akcepto de niaj unuopaj legantoj. Nia potenco ne estas tio kion vi konsideras!. Mi bone konscias ke ankoraŭ restas multaj mankoj sur la paĝoj de nia revuo sed ni intencas ke ĉiu numere plibonigi la enhavon de la revuo. ĉu kvalite ĉu kvante.

Se la revuo plaĉas al vi bonvolu diskonigi ĝin al la aliaj!

Se la revuo ne plaĉas al vi bonvolu speguligi tiun al ni!

Viaj kontribuaĵoj estas bonvenaj.
Daŭre je via dispono;

La redaktoro

Historie
تاریخ

La 5an aû La 17an de decembro?

Ali Reza Dowlatshahi

Antaû kelkaj jaroj, mi devis paroli pri Esperanto por ne esperantistoj. Mi decidis paroli pri Historio de Esperanto. Do, mi re-travidis miajn librojn kaj mi skribis kelkajn notojn, sed dum mia serĉado, al mi kreiĝis demando.

Je miaj libroj mi trovis libreton, kiun donacis al mi, mia pola amikino – kiu bedaûrinde ne estis/as esperantistino – kaj por unua foje mi tralegis ĝin .

Tiu du–lingva libreto (Pole kaj Esperante) nomiĝis ***Kiel Kreiĝis la internacia lingvo*** (1995) de s–ino Halina Baranowicz . Antaûe mi ne legis ŝian nomon . Sur la paĝo 25 de ĉi-tiu libreto oni povis legi :

“La 17an de decembro en la 1878 jaro, en la hejmo de Zamenhofoj okazis vesperkunveno, dum kiu la multnombre kunvenita familio, geamikoj kaj kolegoj aplaûdis la feliĉan kreinton de la internacia lingvo. La patro ne ĉeestis ĉi–tiun solenaĵon.La knaboj horkantis himnon de frateco verkitan de Ludoviko : “Malamikeco de la nacioj / falu, falu jam tempo estas / la tuta homaro en familion / unuiĝi devas”.

Sed kiam mi legis ĉi-tiun paragrafon, apud mia mano estis la libro de Adam Zakrzewsi: *“Historio de Esperanto 1887- 1912”.* Mirinde, sur la 6-a paĝo de ĉi-tiu libro oni povis legi *“La 5an de decembro 1878 en rondo de varsoviaj gimnazianoj estis entuziasme festita la apero de nova lingvo, simbolo de frato unuiĝo de tuta homaro . Dum tiu festo longe sonis strofoj de nova himno : Mal amikete de las nacjes / kado◌́ , kado◌́ jam temp◌́ esta◌́ ! / la tot◌́ homoze in familje / konunigare so deb◌́a”.*

Tuj , mi rememoris ke en *“Historio de la lingvo Esperanto”* – Verkita de Edmond Privato- ankaû mi legis pri ĉi–tiun temon. sur la paĝo 27 de la libro oni povas legi la priskribon de L.L Zamenhof mem: *“la 5an de decembro 1878 ni ĉiuj kune solene festis la ekvivigon de la lingvo. Dum tiu ĉi festo estis parolo jen la nova lingvo, kaj ni entuziasme kantis la himnon. kies komencaj vortoj estis la sekvantaj : Mal amikete de las nacjes/ kado◌́ , kado◌́ jam temp◌́ esta◌́ / la tot◌́ homoze in familje / konunigare so deba◌́”.*

Ankaû mi rememoris ke D-ro Lins sur la paĝo 532 de sia libro – *La danĝero lingvo* – skribis pri tiu nokto: *1878, 17-a decembro projekto de “lingwe uniwersala” pretigita.*

Laŭ historio de nia movado, mia opinie, tiu okazo kaj la festo estas tre grava, ĉar L.L.Z. kreis la “ lingwe uniwersala” kiun mi deziras nomi “*La pra- esperanto*”. Nun, mi demandas min: La 5an aû la 17an de decembro? kiu estas ĝusta? Kial diferenco? Ankaû mi demandas: Se Zamenhof mem skribis 5an de decembro, kial s-ino Baranowicz koj D-ro Lins skribis 17an de decembro?

Ĉu Zamenhofo skribis laû malnova kalendaro? Se tiu kalendaro estis Pollanda, ĉu ĝi similis kiel Ruslando? Aû ekzistas aliaj kialoj? ★

Sinprezento
معرفی

Mia biografieto

Mia nomo estas Gholamreza Azarhoushang. En iu tago, kiu estis malvarma, mi salutis al tiu ĉi mondo. Kriante kaj plorante. Eble nek mi, nek mia familio estis interesa por mia alveno. Mi naskiĝis en ĉi-tiu familio kiu estis malriĉa je ekonomie kaj riĉa je infano. Ĉiokaze, mi venis. Vole aŭ ne vole. Tiu, tute ne estis grava por la mondo aŭ eble por homaro. Tiu malvarma tago estis la 10an de marto de 1956. Ĝuste dektagoj antaŭ Irana novjaro.

Mi pasigis elementan lernejon kaj mezlernejon, ne tro malfacile. Sed kiam mi komencis altlernejon mi devige laborante pasigis mian studadon. Intertempe, studi pri historio, literaturo, filozofio kaj ekonomio estis miaj interesaj temoj. Kiam mi fariĝis 18 jaraĝa, mi skribis mian unuan novelon.



Foto: Reza Torabi

Post du jara militservado, mi sukcesis pasigi specialan ekzamenon kaj fariĝis instruisto en alta lernejo, instruante historion kaj literaturon. Samtempe mi fariĝis studento en universitato.

En 1978, okazis revolucio en Irano kaj mi tiu rilate ankaŭ estis aktiva en altlernejo kaj en socio. Sed, revolucio ne permesis al mi resti longe kiel instruisto. Oni tre ĝentile diris al mi: " iru for!" kaj mi kiel obeema homo lasis tiun profesion, kiun mi tre ŝatis.

Post okazo de "kultura revolucio", denove oni diris al mi: " Nia socio ne plu deziras homojn kiel vi, esti studento. Bonvole iru for! " kaj mi por ĉiam adiaŭis unversitatan studadon.

Mi por kelkaj jaroj, laboris kiel taksi-ŝoforo, laboristo kaj fine kiel ĝenerala direktoro de diversaj kompanioj kaj uzinoj. Intertempe, mi okupiĝis pri teatraĵo kaj kino, skribante kritik-artikolojn, scenojn por kino kaj televid-serioj. Mi ankaŭ kiel reĝisoro kaj helpanto de reĝisoro du film-seriojn por televid-elsendo reĝisoris. Tamen denove miaj skribaĵoj ne estis akceptitaj kaj finfine mi lasis tiun ĉi profesion al tiuj, kiuj povis en tiama politik-atomosfero labori kaj toleri.

En 1987 mi konatiĝis kun Esperanto. Tiam mi lernis ĝin ne serioze. Mia tre kara amiko, s-ro Reza Kheyrkhah instruis ĝin al mi kaj mia edzino. Li poste, kiam estis en Japanio, sendis al mi libron pri speciala alternativa medicino, nomiĝante *Yumeiho terapio*, kiun iniciatis d-ro Saionji Masayuki. Mi legante ĝin intersiĝis pri ĝia kapableco kaj laŭ propono de s-ro Reza Kheyrkhah, mia edzino tradukis ĝin al la persa lingvo kaj d-ro Masayuki invitis min iri al Japanio, en jaro 1991.

Ne longe pasis, ke mi fariĝis Yumeiho-terapiisto kaj Esperantisto. Mi vojaĝis al 27 landoj en kvin kontinentoj, kiel internacia reprezentanto de la Internacia Medicina instituto de preventa praktikado, instruante Yumeihon kaj uzante Esperanton.

Dume, mi tradukis jenajn librojn el Esperanto al la persa lingvo:

1- **Sindonema arbo**, de Silvester Shel Stajn
2- **Aventuro de reĝo stultulof**, de F.V. Durono
3- **Vulpoj de amikeca insulo**, de Takashi Hiroyuki
4- **La luksaj mortintoj**, De Oe Kenzaburo
5-**La knaboj de Pau'lo- starto**, de Ferenc Molna'r
6- **Facile legebla Akupunkturologio**, de Zhu Bin
7-**Dua versio de Yumeiho terapio**, de Saionj Masayuki (kiun mi mem enordigis laŭ mia sperto dum mia instruado)
8- **Usona horloĝo**, de Artur Miler, de angla ligvo kun mia edzino Zahra Karimi

Verkoj en Persa lingvo:

1- **Asraneh**, 15 kolektivaj noveloj (atendas permeson de ŝtato por eldono)
2- **Denove Mi salutas al la suno** (romano, kies unua volumo estas jam finita).

Mi jam estas ano de UMEA (universala Medicina de Esperanto Asocio), ano de MYS (Monda Yumeiho Societo) kaj ano de (IVA) Irana Verkista Asocio.

Estonteco montros, kiel mi vagados en la mondo kaj en la miaj ŝatataj temoj kaj en la vivo.

★

Mallonggaj Rakontoj

Rakontetoj
داستان‌های کوتاه

Gholam Reza Azarhoushang

Bastardo

La doktoro diris: " mi gratulas vin, sinjoro! Via filino estas graveda."
La patrino batis al sia kapo: " eksteredzeca infano?!"
La patro frotadis siajn dentojn kaj portis sian filinon trenante kaj kolereme al la hejmo.
La fratoj demandis ŝin:“Kiu estas ĝia patro?”
La knabino ne respondis. Ekbatado komenciĝis. La knabino perdente premis siajn lipojn por ke neniu aŭdu ŝian krion. La familiaj viroj, kiam laciĝis, ĵetis la forte batitan korpon de la knabino en subteretaĝo kaj ŝlosis la pordon al ŝi. Poste ili iris trovi tiun knabon, kiun ili konjektis, ke li povas esti la patro de la infano.
La knabino en la mallumo, per mano tuŝis sian ventron kaj mallaŭte diris al si mem: " oh, mi jam fariĝas patrino!"

Soleco

La virino ekkriis: " Ĉu vi aŭdas min? Mi ne povas pli toleri solecon."
La viro diris nenion.
La virino ĝemis`: "Mi pensis ke havi edzon devus esti ĝoja afero."
La viro ankoraŭ estis silentinta.
La virino daŭrigis: " Jam estas dekkvin jaroj, ĉu vi pensas ke ankoraŭ ne estas sufiĉe?"
La viro, denove diris nenion.
La virino diris: " Nu, ne bezonas diri ion. Mi bone scias kion via koro deziras!"
La virino surmetis al la brusto de la viro, florbukedon, kiun ŝi kunportis kaj diris “mi denove revenos al vi, ĉar mi al kiu plu povas libere korelverŝi!”
Kiam la virino ekstaris kaj malproksimiĝis de la viro, tombejo el sia profunda silento akompanis ŝin.

Ŝtelado

La viro tenante stangon de la buso per mano, sentis ke iu mano eniris al lia jakpoŝo . Li timante serĉis siajn jakpoŝojn. Ili estis malplenaj. Tiam, ekkriis: " Ho, ŝtelisto! Oni ŝtelis mian monujon." Li turnis al sia malantaŭo kaj rigardis al ĉiuj homoj en la buso. Mano de iu knabo estis enigita en sia poŝo kaj timante estis rigardanta al la viro.
" Montru al mi, vian manon, knabo!"
Estis kelkaj ĉifataj monbiletoj en lia mano. La viro prenis la monnbiletojn de la knabo kaj forte nukbatis lin.
" Ĉu vi ne hontas? De nun?"
Knabo diris: "Sed, sinjoro ..."
La buso haltis en stacidomo. Iu pasaĝero, kaptis ĉemizkolumon de la knabo kaj ĵetis lin eksteren de la buso. "Silentu, aĉuleto! " La knabo alkuris al buso kaj diris: "Vidu sinjoro, tiu estis mia mono por aĉeti medikamentojn" Pordo de la buso estis fermita kaj buso ekiris.
Iu pasaĝero diris al la aliaj: " Anstataŭ laboro, ili de nun komencas ŝteladon."
Kiam la viro enmetis monon en sian pantalonpoŝon, lia mano tuŝis memajn monbiletojn kiuj ankoraŭ estis en la poŝo.

La granda savanto

Popolo kriis: " libereco!"
La savanto jam staris sur alta loko kaj vokis: " libereco al vi estu benata!"
En alia tempo. La popolo denove alvenis kaj kriis: "laboro!" La savanto skuis sian manon al la ĉeestantoj kaj promesis al ili: " Laboro por vi estu donata! "
Alifoje la popolo sin atingigis la pavilionon de la savanto, ne tolerante plu stari kaj ĝemis: " pano!"
La savanto ridetis kaj ĝojigan novaĵon diris al ili: " Beno al vi estu multaj!"
La popolo ne plu petis ion de la savanto. Sed, la granda savanto, kiu ankoraŭ entuziasme deziris fari sian profetan mision, aperis sur la kadavroj de la homoj kaj diris al siaj proksimaj amikoj: " ili estis bonaj sekvantoj, sed bedaŭrinde ne plu toleris. Mi ankoraŭ havis por ili multajn aliajn donacojn."

Amo kaj malamo

La knabo diris: " Mi amas vin!"
La knabino respondis: " Mi ankaŭ amas vin!"
La knabo diris: " Ĉu ne estas bone ke ni geedziĝu?"
La knabino konsentis: " Kial ne! La amo estas la plej bela kaj pompa afero en la mondo. "
La viro diris: " Estas sufiĉe. Mi laciĝis pro viaj ĉiamaj grumbladoj."
La virino reagis: " Mi ankaŭ laciĝis pro viaj vagabondoj. Mi tute ne scias kien vi iras, kun kiu vi iras, kun kiu vi venas, kiam vi iras, kiam vi venas, kion vi faras, kion vi ne faras? Mi estas via edzino, ĉu vi forgesis?"
La viro respondis: " Ĉu vi pensas pro tiu granda fakto, ke vi estas mia edzino, mi dum mia tuta vivo devas kondamni min esti en tiu ĉi ekzilejo kaj ĉiutage tri foje - matene, tagmeze kaj vespere - esti deviga rigardi al via netrovebla bel-vizaĝo? "
La virino diris: " iru for! Mi malamas vin."
La viro diris: " Nu, bone. Mi alifoje volonte obeas vian ordonon kaj faras ĝuste kion vi deziras."
De tiam, la viro iris kaj malaperis. La virino trovis neniun postsignon de li.

★

Iranaj poetoj
شاعران ایرانی

Biĵan Ĝalali Irana poeto

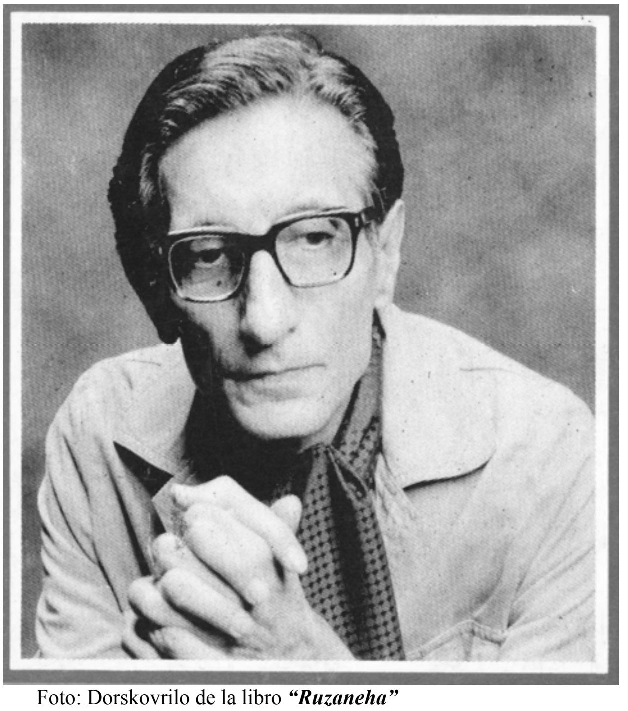


Foto: Dorskovrilo de la libro ***"Ruzaneha"***

Inter nuntempaj vizaĝoj de Irana poezio, Biĵan Ĝalali (1927-2000) estas unika vizaĝo . Lia poezio havas facilan lingvon, sed ne-facilan signifon. Lia filozofia temo esprimiĝas en facila formo.

Biĵan Ĝalali naskiĝis en Tehrano en fama familio. Li estas nevo de Sadegh Hedayat (1903-1951) - la fama Irana verkisto. Li finis sian du-gradan instruadon en Tehrano, kaj poste li iris al Francujo. Li studis dum 5 jaroj en Parizo, sed li ne finis sian studadon, do li revenis al Irano, kaj eklernis Francan literaturon ĉe Tehrana universitato. Poste li laboris en petrola ministrio. Li neniam edziĝis kaj li vivis sole kun siaj hundoj kaj katoj. Li forpasis en Tehrano, en feria tago, je la komenco de vintro. Liaj poemoj estas jam tradukitaj al Angla, Franca, Pola, Araba lingvoj kaj nun Esperante.

La verso de Biĵan Ĝalali ne estas branĉo de la movo kiun Nima faris; sed havas radikon en Franca versa tradicio. Lia verso havas iun propran skandon de parolo. Eviti aranĝojn kaj literaturajn faradojn donis al lia poemaro specialan simplecon kaj senvestecon kiu impresis la verson de la postaj generacioj, precipe la 7-a jardeko de la kuranta jarcento laŭ Irana kalendaro.

Lia poezio estas senpena kaj abstina. Verso ekstreme simpla, sed plenplena da propraj angoroj de Ĝalali. Ĉiama angoro de Ĝalali estas la ĉeesto de morto. En la nuntempa(nunepoka) Persa verso, morto havas la plejan ĉeeston en la versoj de Ĝalali. Je la filozofia vidpunkto, Ĝalali estas pesimista poeto; li rigardas la mondon kaj la futuron de la homaro, precipe la estontecon de neprogresitaj landoj, pesimisme.

La poemo de Ĝalali sidas inter du ĉefaj movoj de la nuntempa Persa verso: Blanka verso gvidata de Ahmad Ŝamlu kaj la kosmo-mensisma verso gvidata de Jadolah Rojaji (Yadollah Royaee). Sed ĝi havas fundamentan diferencon kun tiuj du movoj. kontraŭe al la atakema kaj agresema verso de Ŝamlu, la poemo de Ĝalali estas delikata, milda kaj kvieta; kaj kontraŭe Ŝamlu kiu implikitas la simplecon, Ĝalali simpligas la implikaĵon. Sed la poemoj de Ĝalali havas ankaŭ diferencon kun la kosmo-mensisma verso de Rojaji. Por Rojaji grava estas la vorto mem kaj ne la ekstera refero (ekstera implicio) de ĝi, sed la vortoj de Ĝalali enhavas vastan etendon de homa scio kaj kompreno, per kiuj Ĝalali multe pli cerbumas (pripensas) eltrovi (deĉifri) la ekziston ol la tempo.

Lia rilato kun la mondo temp-al-tempe estas primitiva kaj infana, kiu direktas lin al iu senkonatiĝo kaj donas lin nova difino de fenomenoj; difino jen multfaca jen multflanka.

Ĝalali havis grandan korinkliniĝon al bestoj kaj nutris la bestoj en sia kvartalo. La amo de Ĝalali al bestoj memorigas nin Franĉesko-n.

Liaj libroj estas :

Tagoj (1962), **Nia koro kaj la mondo** (1963), **La koloro de l'akvoj** (1971), **Suno kaj akvo**(1983), **Lum-ludo**(1990), **Ĉiu-tage** (1994), **Pri poemo** (1999).

*Kosmo-mensismo = angle: space-mentalism

De la fino de l'mondo
Mi iris
Kun la nova parolo
De la komenco de l' mondo
•

Mi timas
De la fino de l'poemo
Kiam
Mia mano skribas
La unuan vorton
•

Spegule
Mi rigardas
Kaj rediras
La bildon de l'mondo
Por mondo
•

Mi ne havas sekreton
Mi nur rediras
La sekreton de l'blankan
paperon
•

Poemo
Sen fine komencas
Poemo
Estas unu de miaj branĉoj
•

La mondo
Je komenco ĝis fino
Estas malgaja poemo
La mondo estas kiel respondo
Al demand, kiun
Ni neniam scias
•

La nudan korpon de arbaro
Kovras neĝo
Kiel malvarma vesto
•

Mia respondo al mondo
Al ĝojo, al malĝojo
Al homoj
Al ĉiu kaj ĉio
Estas poemo
•

Lampo estas la poemo
Por mi
kaj per tiu
Mi rigardas
Mallumon
•

Sojlo
Estas nia amiko
Ĉar ĝi estas kun ni

Je komenco
Ĝis fino

Tagon
mi edzinas,
Nokton
mi amatinas.
•

Poemo falas
Kiel aerolito
Kaj ĉiuj fenestroj de fatalo
Kune kuntremas

Tradukis: **Ali-Reza Dowlatshahi**

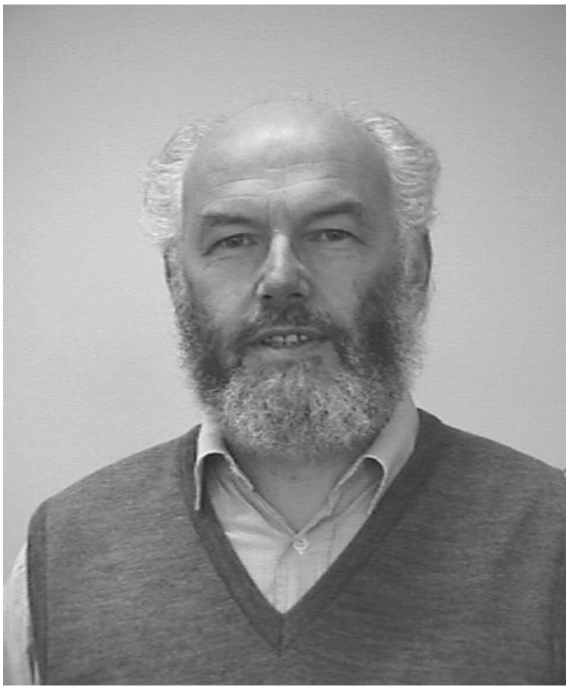


Kovrilo de la libro :
"Dar Barej-e Ŝeer" (Pri poemo)

Vojaĝraporto
گزارش سفر

Irano laŭ germana sperto

Manfred Westermayer - Germanio



Flugo al Tehrano pere de Iran Air super la kanaloj kaj Amu-Darja kaj Turkmenbaŝi-kanalo (kiu deprenas la akvon de Aral) montris la kanal-sistemon. La kanaloj finiĝas en lagoj en la dezerto; ŝajne tiuj lagoj ne havas verdaĵojn ĉirkaŭ si; do, la akvo simple vaporiĝas kaj eniras en la grundon. Post mallonga halto en Aŝgabad, la flugo daŭriĝis laŭ la vasta montaro Elburz (Alborz), inter du montar-ĉenoj, kie ŝajne ne ekzistas verdaĵo. La flugo super Tehrano montris la grandan amplekson de tiu ĉi 10 (aŭ eble 12) miliona urbo. Kiam mi planis la vojaĝon mi serĉis eblecon veturi per trajno (Aŝghabad, Maŝhad). Bedaŭrinde tio ne eblis, kaj busoj nur veturis al la landlimo, do, mi esperas, ke la internacia trajno-trafiko estos plibonigata.

En flughaveno la kontrolistino serĉis porno-broŝurojn, sed ne interesiĝis pri miaj multaj tekstoj … . Ĉio okazis en agrabla atmosfero. Feliĉe jam atendis min Sadegh kaj alia studento, kiuj portis min al esperantista familio de Gholamreza kaj Azar en Tehrano; Ilia filo tuj interesiĝis pri la situacio en Germanio, oni scias pri malbonaj aferoj, ekz-e ke domoj kie loĝas azilpetantoj estis bruligitaj (kaj kelkaj mortis tiam), kaj pri ksenofobio. Bedaŭrinde oni scias kutime la plej malbonajn aferojn - kaj malmulte pri la normala vivo, ke ekz-e multaj azilpetantoj preferas Germanion pro relative bona situacio. Multaj germanoj helpas al la azilpetantoj. Kiam la ekonomia situacio malpliboniĝas, multaj homoj (ek)timas. En la germana socio nun daŭras plia disfalo de riĉuloj kaj malriĉuloj; tio estas la fono por tiuj fiaj agadoj. Necesas saĝa politiko.

Mi havis la elekton dum la semajnfino kunveturi al la Kaspia Maro aŭ al Borujerd, kie ankaŭ estas vigla Esperanto grupo. Do, Sadegh kun kolego veturigis min al Borujerd, laŭ la vojo oni vidas la novan, gigantan maŭzoleon por Imam Khomeni, la ekkonstruadon de nova aeroporto 50 km for de Tehrano(espereble ili instalos bonan publikan trafikon), grandan salo-blankan ebenon kaj la urbon Ghom, kie estas centro de la persa Islamo. Borujerd estas urbo kie multaj biciklas, ĝi situas inter ne-verdaj montoj. En la valo estas verdaĵo, kaj vendrede la familioj faris piknikon - lavado de aŭtomobilo en rivereto ankoraŭ eblas tie (mi esperas ke iam ili ekscios, ke tio estas malbona por la estaĵoj en la rivereto). Kamparanoj falĉis herbejon. Vespere ni sidis en eksterurba vilao kaj miaj viraj amikoj (bedaŭrinde ĉi tie ne eblis kun ge-amikoj) regalis min per tradicia manĝaĵo (tipa pano, ktp.) kaj dungitaj muzikistoj de la radio-stacio muzikis kaj kantis por la germana gasto melodiojn de la araba, irana kaj kurda etnoj - kaj ili klarigis la diferencojn. Kompreneble ni ankaŭ diskutis pri la vivo en Germanio.

Dank al Masud mi ege bone loĝis en hotelo de teksaĵkompanio. Mi eĉ ricevis gvidon tra

la bonekipita kaj- organizita fabriko kaj vidis naĝejon, sportejon, vendejon kaj preĝejon por la laboristoj. La firmao situas preskaŭ en flor-ĝardeno kaj eĉ havas propran puriginsta-laĵon por la uzitaj akvoj.

En la seminariejo de literaturo de profesoro Pakravan ni plurfoje renkontiĝis: por paroli la anglan lingvon kun du lernantoj, por intervjuo de regiona radio-stacio, por paroli pri Esperanto-grupoj en Irano kaj en Germanio. Kaj mi havis eblecon paroli kun la tre afabla s-ino Pakravan, ŝi estas akuŝistino kaj diris, ke akcepto de uzo de ĉador estas unue privata religia afero kaj nur nun ankaŭ ŝtate devigata. En Borujerd estas pluraj lernantoj de Esperanto ekde junaĝo .

Mi vizitis plurajn moskeojn kaj rajtis supreniri sur unu turo. Ili estas tre variaj ĉi-tie mi ne povas rakonti pri miaj impresoj.

Ni reveturis per buso al Tehran dum 4-5 horoj; en tiaj busoj ne estas divido inter viroj kaj virinoj; sed en en-urbaj busoj viroj devas sidi antaŭe kaj estas divido-strange. En Tehrano ni vizitis i.a. palacon de la antaŭ-lasta Ŝaho. Ĝi estas unu el pluraj, mi ne miris ke iĝis la revolucio; siatempe mi favoris tion kontraŭ-feŭdalan revolucion; nun mi esperas, ke ĝi gvidu al respekto de la homaj rajtoj, kiel ekz-e vera libereco je elekto de religio kaj je esprimado de sia opinio.

Surstrata teatraĵo montris fragmetojn el la Ŝah-name de Ferdousi (poeto, antaŭ plurcent jaroj). Ekspozicio pri la atakoj de Irako montris la damaĝojn; laŭdire Irako montris ke kemio-armilo povis mortigi tutan vilaĝon (de Kurdoj). Tiu ĉi gento bedaŭrinde nenie havas hejmlandon. Krome ni vizitis pentro-lernejon kaj arto-galerion; tri virinoj lernis pentri - unu el ili pentris malpli realeca kaj tiu ĉi bildo plej plaĉis al mi; krome mi vidis bildon kio montris Jesuon. Tamen ne necesis miri, ĉar Jesuo estas unu el la profetoj.

Trafiko en Tehrano estas terura - ili devus finkonstrui la metroon - aŭ trovi alian eblecon. Eble pli facile estas konstrui super-teran veturilon por publika transporto kiel en Wuppertal (t.n. Schwebebahn, pen-danta trajno).Necesas plurfoje ŝanĝi inter buso kaj taksio. Pro tio ne eblis viziti la naturhistorian muzeon; bedaŭrinde la muzeo sub la Azadi-Turo ankaŭ estis fermita. La bazaro preskaŭ memorigis min al la rakontoj el 1000+1 noktoj .

Mi eĉ rajtis viziti prelegon de esperantistino en la ekonomia fako de la Tehrana universitato; kaj poste la ĉeestantaj docentoj kaj profesoroj diskutis kun mi pri diferenco inter islama kaj okcidenta lando (sekureco, libereco, ekonomio kaj ekologio). Mi spertis, ke (eble dank' al la nova prezidento?) la homoj ne timas diskuti eĉ tiklajn temojn. Irano estas vizitinda lando, havas tre longan historion kaj diversajn klimatojn. Por virinoj nun ĉador certe ĝenas, sed alimaniere mi vidis, ke virinoj tute libere kaj eĉ nokte estas surstrate kaj ne timas ata-kojn de "sovaĝaj" viroj. Kaj mi ne havis iujn problemojn - nur devis respondeci pri kelkaj fi-germanoj. Mi deziras reformojn al pli demokrata kaj libereca politiko, sen perdo de orientiĝo, kio estas problemo en okcidentaj landoj. Mi jam spertis, ke tutmondiĝo ne es-tas haltigebla - dum vendereda atendado en mia hotelo en Borujerd mi spektis filmon en televido kiu laŭ mi devus esti cenzu-rita/malpermesata: temis pri truk-filmo, vetveturado de fantaziaj aŭtomobiloj kun ŝoforoj kiuj aspektis kiel robotoj kaj kiuj ŝatis fi-agi unu kontraŭ la alia.

Mi reflugis denove pere de Iran Air al Frankfurt kaj denove parte ĝuis la mondon el la ĉielo; tamen mi preferus veturi trajne.

★

Poezio
شعر

Nasim Ĥejrĥah Vatan

Ĝojon mi skribos
Mensogon mi skribos

Mi koncias , plu neniu aŭskultas al miaj rakontoj.
Plu ĉiuj estas forpelitaj de lineoj plen ĉagrenaj.

Ek de nun, ĝojon mi skribos,
Pri la revaj feliĉoj ne superantaj la romanojn
Pri la ridoj frostitaj sur la lipoj plu ne ekzistantaj
Sub la belaj tegmentoj, lulas la luliloj de bonfartaj kaj feliĉaj infanoj per nutristinoj afablaj.
Mi skribos, sur la tero, plu neniu naskiĝos kun piedoj kriplaj kaj okuloj strebaj.
Ĉiuj korboj plenas de fruktoj
Manĝotukoj plenas de panoj
Malplenas ĉiuj malliberejoj kaj la povreco estas koncepto abstrakta kaj malpreciza.
La lulkanton de l' pluvo murmuras ĉiuj fenestroj en supozaj sekecoj.
Mi scias,
Oni devas ŝanĝigi
Kaj nun ĵus estas la momento, en kiu la kristo disdonas la justecon en bovloj puraj inter homoj senbezonaj.
Plu neniu okulo malsekiĝos de l'ploro
Kaj malriĉfraŭlinojn de l'universo atendas reĝfilaj nupt-ĉambroj.
Plu neniu mano dekjara fendetiĝos de malvarmo kaj laboro neeltenebla
La tuta tero plenplenas de stringoj viola kaj blanka
Mi skribas, ke panoj estas pli dolĉaj ol mielo
Kaj la koroj pli klara ol okul-akvo
Plu birdoj en neniu kaĝo sopiras pri la ĉielo kaj libereco
Kaj neniu homo adoras krom la Dio.
Ke la mondo estas dronita en lumo, ĝojo, aklamado kaj birdoj liberaj.
Jes, mi skribos
Kaj poste mi
Anstataŭ ĉiuj malgajaj rakontoj de la mondo ploros.

Desegnaĵo : Ŝahram Hasanzade

Esperantigis: M. Fahmi

PERSEPOLO

La plej pompa kaj impona aro da historiaj palacoj de Irano kaj la mondo.

Ni klopodas prezenti la arkitekturaĵojn kaj vidindaĵojn de Irano. Pro la graveco kaj alta valoro de historiaj postrestaĵoj de Fars-provinco, ni decidis prezenti ilin en ĉi tiu numero koncize. Kvankam ĉio el ili bezonas centojn da paĝoj de priskribo kaj ankaŭ multaj libroj estas verkitaj pri ili. En ĉi-tiu numero ni resume priskribas ilin.

Takhte Jamshid

Takhte Jamshid estas la loka nomo de ĉefurbo de Daryoush, la granda kiun la grekoj nomis "*Persepolo*" kies postrestaĵoj estas unu el la pompaj restaĵoj de Irana kaj monda historio. Tiu ĉi konstruaĵo establiĝis laŭ la ordono de Daryoush, la unua reĝo de Hakhamaneŝaj reĝoj en 518 a. k. Ĝi konstruiĝis dum cent dudek jaroj por krei ĉefurbon en ebenaĵo de Marvdasht sur deklivaĵo de la sankta monto de Rahmat (monto de Mehr).

La kolektaĵo estas konstruita tute el ŝtono sur vasteco de 135000 kvadrata metro. La konstruistoj ne uzis murteron inter la ŝtonoj, nur en kelkaj lokoj ligis ilin per feraj ligiloj. La aro de Persepolo konsistas el sep palacoj, salono,pentraĵoj bareliefaj, ŝtuparoj, kolonoj kaj du maŭzoleoj.

La palaco de Apadana

Apadana aŭ la palaco de Daryoush estas la plej grava palaco laŭ vasteco, alteco kaj lerteco de l'arkitektoj. Apadana havas 72 kolonojn je alto de 20 metroj kaj ankaŭ du grandajn ŝtuparojn en norda kaj orienta flanko. La ŝtonĉizaĵoj de ties verandoj estas unu el la valoraj kaj unikaj ĉefverkoj de Hakhamanesh-a erao. Direndas ke la vintra ĉefurbo de Daryoush en Shoush ankaŭ nomiĝas Apadana.

La centra palaco

En sudoriento de Apadana ekzistas alia kvadrata palaco. Ĉar ĝi situas meze de aliaj palacoj, oni nomas ĝin la centra palaco. Ĝi ankaŭ renomas je "tri-pordega kastelo".

La palaco de Hadish

La palaco de Hadish estas unu el la privataj palacoj de Khashayarsha kaj situas sur alta roko sude de Persepolo.

La palaco de Tachar

La privata palaco de Daryoush kiu estas en la sudo de Apadana kaj pro la poluriteco de ĝiaj ŝtonoj renomas je "Salono de la spegulo".

Cent kolona salono

Cent kolona salono estis la plej granda akcepteja palaco de Khashayarsha kaj ties vasteco estis 4900 kvadrata metro kaj ĝi formoĝis el cent ŝtonaj kolonoj. Ĉi-tiu salono havis 8 antaŭ pordo(aŭ porĉo) enir-elira. En Persepolo ekzistas en tute pli ol 3000 bareliefoj kiuj eksterordinare havas harmonion unu kun la alia. La kolonoj de Persepolo estas el la gravaj elementoj de arkitekturo de Hakhamanesh-a erao.

La pordego de Khashayarsha

Post paso el eniraj ŝtuparoj ni renkontiĝas salonon 612.5 kvadrat-metra en kies okcidenta antaŭpordo ekzistas la statuoj de du kolosaj flugilhavaj bovoj kiel gardistoj kaj vidiĝas du fabelaj bestoj nomataj *Abolhowl* kiujn formas la kapo de homo, flugilo de aglo, kaj torso de bovo en orienta antaŭpordo. En supra parto de Persepolo en deklivaĵo de Rahmat-monto ekzistas du maŭzoleoj kiuj estas la tombejoj de Ardeshir, la dua, kaj Ardeshir, la tria.

Persepolo dum ĉirkaŭ ducent jaroj estis la loĝloko de la reĝoj, kaj en la jaro 330 a. k. Aleksandro Makedonia ĝin bruligis por pereigi la esperon de la persoj por restariĝo de sia ŝtato kaj de post tiam Persepolo estis forlasita.

Pasargad

La ebenaĵo de pasargad situas norde de Persepolo en la distanco de sepdek kilometroj sur kampo de Morghab. Tie ekzistas la postrestaĵoj de la unua ĉefurbo de Hakhamanesh-a kiun oni vere povas nomi la lulilon de dokumentita historio Irana. Pasargad deriviĝas el la nomo de unu el la persaj gentoj kaj signifas parta bivakejo. Pasargad kontraŭe al Persepolo ne estas sur unu kampo sed ĝin konsistigas kelkaj disaj palacoj en vasta ebenaĵo. Kvankam en postaj tempoj translokiĝis la ĉefurbo el Pasargad al Persepolo, sed la kronada ceremonio havis precipan lokon en Pasargad. Kourosh-la granda- ne nur formis la plej grandan kaj fortan imperion de pers-gentaj nomadoj sed ankaŭ li bazis novan kaj imponan manieron en arto kaj arkitekturo mallongtempe ne kredebla kiu poste en Persepolo famiĝis je stilo de Hakhamanesh-a.

La palacoj de Pasargad, ĉiuj situis inter plenakvaj kaj verdaj ĝardenoj. La plej gravaj remalkovritaj postrestaĵoj de pasargad estas:

La maŭzoleo de Kourosh

La nomo de Pasargad ĉiam estas sinonima kun la maŭzoleo de Kourosh. Ĉi tiu simpla konstruaĵo estas la debuta konstruaĵo kaj konsistas el blanka ŝton-mansarda plafono(Shirvani) kiu staras sur kelkŝtupa piramido kaj havas nur unu eniran pordon. Ĉi tiu tombejo kvankam simpla sed demonstras la forton kaj aŭtoritaton de ĉefo de Hakhamanesh-a dinastio.

La enira palaco

Je distanco de milmetra nord-oriente de maŭzoleo de Kourosh estas restaĵoj de konstruaĵo pri kiu oni supozas estui la enira palaco. La salono de palaco havis ok ŝtonajn kolonojn kun glataj kaj poluritaj surfacoj. Tuta planko de la palaco estas pavimita du-tavole per ŝtono. Ĉirkaŭ 150 metra okcidente de la enira palaco oni malkovris la restaĵojn de ponto sur rivero. Sur du flankoj de la ponto estas konstruita du ŝtonaj muroj kaj en la fundo del'rivero ekzistis 9 ŝtonaj kolonoj.

Verŝajne ĉi tiu ponto estis la vojo inter la enira palaco kaj la akcepteja palaco.

La akcepteja palaco

Cent metroj maldekstre de la ponto ekzistis palaco kun altaj kolonoj kiu estis konstruita speciale por akceptad-ceremonio de la reprezentantoj kaj gravuloj alilandaj kiuj venis por viziti Kourosh la grandan.

La centra salonego

La centra salonego havis ok kolonojn de kiuj post 25 jarcentoj, nur unu surprizige ankoraŭ restas. Kvar pordo malfermiĝis el balkonoj al centra salonego kiu estis ornamita per reliefaj pentraĵoj.

Privata palaco de Kourosh

Ĝi situas ĉirkaŭ tricent metra for de akcepteja palaco. Ĝia plano estis H-forma kaj ĝia salonego estis surstarigita sur 30 kolonoj. La orienta balkono de salonego ankaŭ konsistas el kvardek kolonojn. Sur la muro de unu el balkonoj Ekzistas epigrafo kun kojnoforma teksto tri lingve kiu legiĝas jene: *"Mi estas Kourosh, la Hakhamanesh-a reĝo"*. Ĝia okcidenta balkono havas 24 kolonojn. La muroj kaj balkono havis multe da reliefoj kiuj jam ruiniĝis. Supoze ke ĝi estus la privata palaco de Kourosh, la granda.

El aliaj postrestaĵoj en Pasargad ni povas citi la malliberejon de Salomono citadelon, kaj adorejon.

Naghshe Rostam

Shiraz havas la plej valorajn praajn heredaĵojn kiuj konsistas el postrestaĵoj de eraoj de Hakhamanesha kaj Sasanian, kaj eĉ pli la postaj. Inter ili ruiniĝis parto pro la naturaj difektoj, kaj parto pro la homaj ruinigaj intervenoj. Nur iom el ili restis imuna. Unu el ili nomiĝas *"Naghshe Rostam"*

Naghshe Rostam estas aro da restaĵoj kiuj estas farita en la sino de la monto. Malsupre de la monto oni povas trovi bareliefojn de Sasanian erao kiuj konsistas el sep ŝtonaj ĉizaĵoj el diversaj scenoj de Sasanioj kaj supre de la monto la maŭzoleon de Hakhamanesh-aj reĝoj. La kvar tombejoj de Naghshe Rostam apartenas al Daryoush la unua; Khashayarsha; *Daryoush* la dua kaj Ardeshir la unua.

En la tombejo de *Daryoush* la unua ekzistas grandaj ŝtonaj epigrafoj je kojnoforma skribo kiuj tekstas preĝon de Dio kaj religiajn temojn. Daryoush la unua citis en tiuj skribaĵoj la nomojn de siaj subordigitaj landoj, kaj multaj spiritaj admonoj.

La bareliefoj de la monto kiuj restis el Sasanian erao konsistas el la scenoj de Nersi, filo de Shapour la unua; la batalo de Bahram la dua; kun la malamiko; la venko de Bahram la dua; kaj paralamento de *Ardeshir Babakan*.

Unu el la bareliefoj montras Sasanian reĝon t.e. Hormoz la dua kiu sur teren ruligas sian malamikon per ĉevalo..

La plej granda kaj pompa ŝtona ĉizaĵo de Sasanian erao en Naghshe Rostam estas la sceno de venko de Shapour, la unua al la romana imperio, Valerin kiu okazis en 242 ĝis 271 p.k. En ĉi tiu sceno *Valerin* surgenuiĝis antaŭ *Shapour* la unua kiu glore estas sur la ĉevalo.

El aliaj restaĵoj en Naghshe Rostam kiu restis imuna de tempodaŭra difekto estas kaaba (Kubforma konstruaĵo) de Zaratuŝtro kiu estas konstruaĵo el Hakhamanesh-a erao. En la epoko de Sasanian reĝo, Shapour, la unua, estas ĉizita skribaĵoj je lingvoj de Pahlavi -Ashkani- Sasani, kaj greka sur la muroj de Kaaba de Zaratuŝtro. La Kaaba de Zaratuŝtro, kies nomo venas de ĝia kubformeco estis fajrejo kies fajrolumoj nokte prilumis la monton kaj la tombejojn de Hakhamanesh-aj reĝoj.

La precizeco kaj orda tajlado de la grandaj blankaj ŝtonoj kaj eksterordinara proporcio de ĉi tiu konstruaĵo rakontas pri la lerteco de nekonataj majstroj de *Hakhamanesh-a* erao.

Raana Abedian

Elpersigis: **Mahmoud Mirbozorgi**